

لغو دستاوردهای پرولتاریا
زیر لوای لغو کار مزدی

صفحه ۲۱

جنبش فارک و پروژه نظام جهانی
سرمایه: آینده کشور کلمبیا و
موقعیت فارک

صفحه ۲۲

نامه‌ای انتقادی
و
پاسخ ما

صفحه ۲۱

از پیروزی جنجالی تا آستانه‌ی استیضاح!

احکام بیدادگاه‌های جمهوری اسلامی را شدیداً محکوم می‌کنیم

رژیم جمهوری اسلامی در پس - کشمکش‌های اتمی و سخن رانی احمدی نژاد در ارتباط با دولت اشغالگر اسرائیل و در حالی که افکار عمومی جهان اساساً متوجه دو جریان فوق بوده، محکومیت پنج تن از فعالین جنبش کارگری ایران را پس از حدود یک سال و نیم و در پی احضارهای متعدد صادر نمود:

- ۱- محمود صالحی ۵ سال زندان و سه سال تبعید به شهرستان قروه
- ۲- جلال حسینی ۳ سال زندان
- ۳- محسن حکیمی ۲ سال زندان
- ۴- محمد عبدی پور ۲ سال زندان
- ۵- برهان دیوارگر ۲ سال زندان

بقیه در صفحه دوم

" حیات اجتماعی در جوهر خود پراتیکی است. همه‌ی رازواره‌گیهایی که تنوری را به عرفان می‌کشانند، حل خود را در پراتیک انسانی و در ادراک این پراتیک می‌یابند" (مارکس)

آخرودی جهت حفظ قدرت و غیره، توجیه می‌شود که ضرب المثل قدیمی "کار، کار، انگلیسی‌هاست" را در اذهان زنده می‌کند. و بالاخره روشن نمی‌شود که این همه تضاد در درون هیئت حاکمه و بالا و پائین شدن، اتفاقی است؟، بحران سازی برای حفظ خود است؟، یا متکی بر پایه‌ای مادی می‌باشند. تا زمانی که تحلیل دقیقی از آرایش طبقاتی در جامعه صورت نگیرد، استدلالها در مورد حرکتها و تضادهای موجود در جامعه استوار نبوده و متزلزل و پاگلی باقی خواهند ماند.

نمایندگان جناحهای مختلف بورژوازی

بقیه در صفحه دوم

در بررسی وضعیت طبقاتی حاکمین در جمهوری اسلامی، تاکنون رسم بر این بوده است که کمتر به تحلیل آرایش طبقاتی در جامعه استناد شود. مواضع بیشتر در حد کلی ابراز می‌شوند. این نظرات عمده‌ها در قامت چند نظر متفاوت نظیر دولتی استثنائی، دولتی بورژوائی، دولت غیرمتعارف بورژوائی و دولتی نیمه بورژوائی - نیمه فئودالی، عرضه شده و تفسیر از اتفاقات نیز نه مبتنی بر بررسی منافع طبقاتی گروههای اجتماعی و طبقات و اظهارات و عملکرد نمایندگان آنها، بلکه بعضاً در حیطه‌ی حدیثیات نظیر کلکهای

امپریالیسم در میان شعله‌های خشم نفرین شده‌گان!

فتنه‌گری، شکست؛ باز هم فتنه‌گری باز هم شکست و سرانجام نابودی!

اجلاس سران کشورهای قاره آمریکا در شهر ساحلی مار دل پلاتا در آرژانتین در ۴-۵ نوامبر ۲۰۰۵، شکست سختی را به پروژه‌ی "تجارت آزاد" بوش وارد ساخت. با وجودی که زمان این دیدار تا دیر وقت روز شنبه تمدید شد، اما موفقیتی در رسیدن به توافق حاصل نیامد و بوش دست از پا درازتر به مقر توطئه ریزی اش برگشت. در این اجلاس سران کشورهای ونزوئلا، آرژانتین و برزیل در مقابل پیشنهاد "تجارت آزاد" معروف به آکا توسط بوش، قرار گرفتند. نستور کریشنر رئیس جمهور

بقیه در صفحه پنجم

مشغول بازی و گفتگو بودند. بنا بر اظهارات شاهدان عینی، پلیس طبق عادت به خشونت بیشتر در این مناطق، بدون مقدمه به تعدادی از این نوجوانان حمله می‌برد که این خود موجب ایجاد وحشت و باعث موجی از تعقیب و



بقیه در صفحه ششم

در پایان یک مسابقه فوتبال در استادیوم محلی منطقه کلیشی سو- بوا محله ای مثل هزاران منطقه فقیر نشین در سراسر اروپا، تماشاگران پس از پایان مسابقه قصد بازگشت به خانه‌هایشان را داشتند، تعدادی نیز در دسته‌های چند نفری

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!

از پیروزی جنجالی... بقیه از صفحه اول

احکام بیدادگاه... بقیه از صفحه اول

این احکام تجسم واقعی آن " عدالت و معنویت اسلامی" است که احمدی نژاد در رأس باند امنیتی- نظامی جمهوری اسلامی در اجلاس سازمان ملل با آب و تاب از آن سخن راند.

تهاجم رژیم به فعالین کارگری نه از موضع قدرت، بلکه از موضع ضعف است. آنان نشان می دهند که به سان همه مرتجعین تاریخ از مبارزات تولید کنندگان نعم مادی جامعه، آن چنان هراسان هستند که چاره ای جز توسل به حربه سرکوب ندارند. سران جمهوری اسلامی به عبث می پندارند که با محکومیت ۵ تن از فعالین کارگری می توانند جنبش رو به رشد کارگری و به ویژه جنبشی که گام های اساسی در جهت سازمان یابی خود برداشته است را خفه نمایند.

کارگران جهان، احزاب کمونیست و چپ، مبارزین آزادی خواه!

ما قادریم این یورش وحشیانه جمهوری اسلامی به ابتدائی ترین حقوق کارگران در ایران را در هم شکنیم. هیچ قدرتی فراتر از قدرت اراده افکار عمومی و اعتراض سازمان یافته کارگران جهان در دفاع از سرنوشت هم زنجیریان خویش نیست. نباید به جمهوری اسلامی فرصت داد که احکام بیدادگاه هایش را عملی ساخته و موفق به اجرای سیاست سرکوب و ارباب خویش گردد. هیچ وجدان آگاه و مسئولی نمی تواند به خود اجازه دهد که ناظر سرکوب مبارزات کارگری در ایران گردد. پیروزی کارگران در هر گوشه ای از جهان، پیروزی مجموعه جنبش بین المللی کارگران در پیکار بر علیه نظام بربریت سرمایه داری است. ما به سهم خود از هیچ کوششی جهت ایجاد کارزار دفاع از کارگران ایران فروگذار نخواهیم کرد. در این رهگذر به ویژه از کلیه احزاب و سازمان های کمونیستی و چپ و نیروهائی که وظیفه خود را دفاع از جنبش کارگران و مطالبات حق طلبانه آنان می دانند، خواستاریم که ابتکار یک کارزار بین المللی را در لغو احکام صادره از جانب بیداد گاه های جمهوری اسلامی در دست گرفته و تهاجم رژیم را در هم شکنیم.

حزب رنجبران ایران

۲۲/۸/۱۳۸۴ - ۱۳/۱۱/۲۰۰۵

بادستیابی حاکمین جدید به قدرت و ثروت به رهبری خمینی و بروز اختلاف نظر در مورد دخالت دین در دولت، تدریجا نیروهای سیاسی وابسته به بورژوازی لیبرال(اعم از لائیک یا مذهبی) از قدرت حذف شدند و انحصار قدرت عمده تا در دست بورژوازی تجاری و در پوششی مذهبی، متمرکز شد. پس از سرکوبهای خرداد ۱۳۶۰، حکومت ظاهرا یک دست گردید و رقابتهای درون حکومت "یک دست" ادامه یافت.

بورژوازی تجاری در قدرت که به کمک مذهب توانسته بود سکان اداره کشور را به دست آورد، در شرایط رشد ناراضی در صفوف کارگران و زحمت کشان و به منظور تحکیم حاکمیت ارتجاعی اش، تحت رهبری ولایت فقیه، سیاست محدود کردن نیمی از افراد جامعه(زنان) را در پیش گرفت و با سرکوب حرکت های کارگران، زنان، دانش جویان، ملل تحت ستم و اقلیتهای مذهبی، نشان داد که نه مسئله ای در مورد استفاده از استثمار هر چه بیشتر نیمی از جمعیت(زنان) دارد، چون که تجارت متکی بر پول نفت مشکلش را حل می کند و نه در چارچوب دموکراسی متعارف بورژوائی (از طریق پذیرش برخی از مواد آذیبهای دموکراتیک بورژوائی) حرکت می کند و راه حفظ قدرتش را هم تنها و تنها در سرکوب جنبشهای دموکراتیک و ضد استثمار، می بیند.

در دوران جنگ ایران و عراق و در شرایطی که خفقان رو به اوج می رفت، افرادی از درون هیئت حاکمه، مدیران و دست اندرکاران در دولت و بنیادهای گوناگون، در آشفته بازار ایران، توانستند ثروت های بادآورده فراوانی جمع کنند.

در دوره ی پس از پایان جنگ("دوران سازنده") این سرمایه ها در رشته های تولیدی به کار افتادند. این دوره که مصادف بود با قبول سیاست تعدیل اقتصادی نئولیبرالیستی امپریالیستی توسط دولت هاشمی رفسنجانی، که معنایش حرکت در سمت خصوصی سازی موسسات تولیدی و تجاری دولتی بود تا سرمایه های بین المللی نیز بتوانند زمینه نفوذ راحت تری بدست آورند، به رشد بورژوازی صنعتی کمک کرد تا خواستار سهم بیشتری در قدرت دولتی شود و با پرچم استقرار دموکراسی پا به میدان گذارد. سرمایه های بزرگ فراملی و در درجه اول سرمایه های بزرگ آمریکائی نیز برای پایان بقیه در صفحه سوم

حاضر به انجام چنین تحلیلی نیستند. زیرا منافع خودشان را در خطر نمی اندازند. این معضل به دوش نمایندگان طبقه کارگر افتاده است که سرنگونی نظام سرمایه داری حاکم و استقرار حاکمیت پرولتاریا را مدنظر دارند. نوشته حاضر نیز ادعای ارائه ی تحلیل دقیقی از وضعیت حاکمین ندارد، اما بر تحلیل از عمل کرد ۲۷ ساله ی جناح های مختلف حاکمیت، متکی است. عمل کردی که بیانگر منافع مادی طبقاتی ویژه ای می باشند. انقلاب بهمن ۱۳۵۷ شورش عظیم کارگران و زحمت کشان علیه استثمار و ستم و اجحافات بورژوازی و دولت سرکوب گرش بود. قشر بالای خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط جهت رسیدن به قدرت در شرایط مساعدی که کمونیست ها توسط رژیم شاه به شدت سرکوب می شدند، ابتکار عمل را در دست گرفتند و رهبری مبارزات مردم علیه رژیم در آستانه ی انقلاب، به دست نیروهای بورژوازی مذهبی افتاد. بورژوازی متوسط لیبرال ولایتیک(نیروهای ملی - مذهبی و جبهه ملی) نیز در آستانه ی انقلاب، در وضعیت ضعف و تشتت نظری و سازمانی، رهبری جناح مذهبی به سرکرده گی خمینی را پذیرفتند. بعد از پیروزی انقلاب آنها توانستند تا حدودی در ارگانهای رهبری کشور حضوری کم رنگ بیابند. امپریالیستها نیز در شرایط ضعف و فقدان آلترناتیو مورد نظرشان در میان نیروهای سیاسی شرکت کننده در انقلاب و ارزیابی از خطر روسیه، به جای گزین شدن رژیم سلطنتی با جمهوری اسلامی، روی خوش نشان دادند.

تنها استدلالی که تا کنون در مورد فوق، مسئله را به نوع دیگری می بیند، عبارت است از: "کار، کار، انگلیسیها بود" و مشخص نمی سازد که چرا انگلیسیها که این همه نفوذ در ایران دارند که می توانند انقلابی به این عظمت را بیاکنند، بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ طی ربع قرن سکوت کردند و از منافعشان در ایران حفاظت نکردند! بدین ترتیب معتقدان به این نظر، عامل درونی (تضادهای طبقاتی در ایران) را قربانی عامل خارجی می کنند که در بهترین حالات، جز در قشر کوچکی از روحانیون و تکنوکراتها، نمی توانست آن چنان نفوذی داشته باشد که انقلاب راه بیاندازد. به علاوه دولتهای انگلیس و آمریکا مورد نفرت اکثریت مردم ایران بودند.

جدائی دین از دولت از الفبای دموکراسی پیگیر است!

از پیروزی جنجالی... بقیه از صفحه دوم

دادن به تخاصمات موجود با دولت ایران و ورود مجدد به بازار ایران، به حمایت از سیاست "دموکراتیکی کردن" رژیم پرداختند که بورژوا-لیبرالها سکان آن را در دست داشتند. این "دموکراتیکی کردن" ها معنایی جز باز گذاشتن دست سرمایه داخلی و جهانی در استثمار نیروی کار نداشت.

رشد مبارزات توده‌ای ضد رژیم، فرصت مناسبی را فراهم کرد تا بورژوازی لیبرال تحت عناوین "اصلاح طلبی"، "مردم سالاری دینی" و "حاکمیت قانون"، با قدرت فائقه‌ی انحصاری دربالاسر دولت، به صورتی آرام به دست و پنجه نرم کردن و مبارزه بپردازد. بسیاری از نیروهای سیاسی در اپوزیسیون حرکت جناح موسوم به "اصلاح‌طلب" را ترفند آخوندهای در قدرت برای شیره مالیدن برسر مردم و سرگرم کردن آنها براساس "از این ستون به آن ستون فرج است" دانستند. درحالی که مضمون شعارهای مطروحه در طیف "اصلاح طلبان" نظیر "حاکمیت قانون"، "انتخابی شدن ارگانهای قدرت"، "محدود کردن اختیارات ولی فقیه"، "تغییر قانون اساسی" و غیره، نمی‌توانستند ترفندهایی باشند که، علیرغم این‌که تیشه به ریشه‌ی قدرت حاکمه متکی بر اصل "ولایت مطلقه‌ی فقیه" می‌زد، توسط خود "ولی فقیه" سازمان داده‌شده‌باشد! بدین ترتیب "اصلاح طلبان" توانستند با تکیه به رای اعتراضی مردم به جناح ولایت فقیه، در قوه‌های اجرائی و مقننه پیروزی بدست آورند. این درحالی بود که قوه قضائی در دست جناح حاکم باقی ماند و با تکیه به قانون اساسی جمهوری اسلامی، در برابر خواسته‌های "اصلاح طلبی" که در چارچوب قانون اساسی خود را محصور کرده بود، سرسختانه ایستاد و نهایتاً در شرایط بی عملی "اصلاح طلبان"، باقبضه کردن قوه های مقننه و اجرائیه، آنها را از صحنه ی قدرت دور نموده و ظاهراً بار دیگر به "یکدست کردن قدرت" نایل آمدند.

جامعه ایران، وضعیت و آرایش طبقاتی در آن باتوجه به ویژه‌گی‌هایش، مثل هر کشور دیگری است که در آن سطح رشد نیروهای مولده و مناسبات تولیدی حرف آخر را می‌زند و عمر دولتهای استثنائی هم نمی‌تواند آن قدر طولانی باشد که توجیهی برای وضع موجود باشد. این ویژه‌گیها هم عمده‌تا در ادغام دین در دولت و وجود

ثروت بی‌کران نفت و گاز خلاصه می شود، که تاثیر مشخصی بر روند اوضاع سیاسی کشور، دارند.

اگر بپذیریم که دو وجه مشخصه در روابط تولیدی سرمایه داری، انباشت سرمایه و رقابت سرمایه ها است. باید بپذیریم که "حاکمیت یکدست" در نظام سرمایه‌داری، بی معناست. نظام سرمایه داری تنها در سرکوب طبقات تحت استثمار و ستم قادر است یکدست عمل کند. اما موقعی که منافع گروهی در درون یک طبقه مسئله می شود، سرمایه داران بزرگترین خطرات را برای حفظ منافع گروهی تقبل می‌کنند. جنگهای جهانی اول و دوم، جنگهای استعماری و اشغالگرانه، جنگهای داخلی، کودتاها و... نشانگر خواست جناحهایی از سرمایه برای تامین هژمونی خود در سطح جهانی و کشوری می باشند.

اما در ایران، حاکمیت دین بر دولت درکسوت فقه شیعه و تقلید، رقابت در درون نظام سرمایه داری را باز هم تشدید می‌کند و از بدو پیدایش جمهوری اسلامی ایران، شاهد رقابت بین آیت الله ها بوده‌ایم که از منافع گروهی مشخصی از سرمایه‌داران در جامعه دفاع می‌کردند و می‌کنند.

پس از پیروزی انقلاب و تحمیل رژیم جمهوری اسلامی بر مردم، گرچه خرده بورژوازی شرکت کننده در انقلاب توانست نماینده‌گان خود را درکسوت فرماندهان پاسدار و بسیجی و کمیته‌چی‌ها و برخی کارمندان دولت، گرداننده‌گان مراسم مذهبی و غیره تا حد قرار گرفتن در الیگارشی قدرت بالا بکشاند؛ اما دست‌یابی به سرمایه باعث تغییر موقعیت طبقاتی این افراد شده و در واقع بازهم سر این اقشار وسیع اجتماعی بی کلاه ماند. آنها به‌قول معروف معتقد بودند: "یونجه خوردیم و مشروطه گرفتیم"، اما مشروطه توسط سران عشایر به تاراج رفت. در سالهای قبل از بهمن ۵۷ نیز، خرده‌بورژوازی در مبارزه علیه رژیم شاه و انقلاب شرکت فعالی کرد و قربانی داد و پس از پیروزی انقلاب نیز همچنان تکیه‌گاه رژیم اسلامی گردید. اما حاکمان جمهوری اسلامی ثمره انقلاب را به تاراج بردند و چیزی نصیب خرده بورژوازی ایران نشد.

مافیای قدرت (و به قول خودشان دانه درشتها) و بنا بر ارزیابی دانشگامیان (۲۰۰۰ فامیل)، با استثمار افسارگسیخته، دزدی و غارت ثروتهای کشور و مردم و سرکوبهای عریان طی ۲۷ سال گذشته، چنان در انظار

مردم بی آبرو شده اند که در جریان انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری مجبور شدند تاکتیک به جلو صحنه راندن "دانه‌ریزها" ی متشکل از متحجرین و لومپن‌های اسلامی برخاسته از خرده بورژوازی (در قالب بسیجی، پاسدار، تعزیه‌گردان و تیر خلاص زدن) را اتخاذ کنند تا موقتا سکان کشتی توفان زده‌ی حاکمیت اسلامی رابه‌دست گیرند و سرفرصت آنها را کنار زده و با مسلط شدن بر اوضاع، آسوده‌تر دست روی تمامی امکانات تولیدی و خدماتی کشور بگذارند. اما خرده بورژوازی ناراضی نیز که خود را از وارثین شکست انقلاب می‌داند، در جستجوی جناحهایی از قدرت بود تا باتکیه به آنها بتواند خود را بالا کشیده و در قدرت سهیم گردد.

اینان از زمان انتخابات شوراهای شهر و روستا دست به‌کار شدند. در جریان انتخابات مجلس هفتم، اصول‌گرایان به پیشروی قابل ملاحظه‌ای دست یافتند. رقابتهای انتخاب ریاست جمهوری نشان داد که جناح معروف به تمامیت خواه چنان دچار چند دسته‌گی است که قادر به ارائه کاندید واحدی نیست و در مرحله دوم این انتخابات، اضطرابا به احمدی تژاد رای داد.

در تحلیل از این واقعه برخی این صحنه سازیها را به تمامیت خواهان و در راس آنها خامنه‌ای نسبت می‌دهند که با این ترفند وی در راس سرسختان تمامیت خواه، توانست "اصلاح طلبان" و "میان‌ه روان" درون تمامیت خواهان را به شکست بکشاند. اما روند اوضاع نشان داد که عمل‌کرد اصول‌گرایان و مشخصا محمود احمدی‌نژاد مستقیما و کاملا در جهت تقویت مواضع ۲۰۰ فامیل در قدرت نیست.

چنین بود که در فردای انتخاب احمدی نژاد به ریاست جمهوری، رفسنجانی در نماز جمعه لب به شکایت از دولت جدید گشود. احمدی نژاد به جواب و تهدید برخاست و مدتی بعد مسعود ده نمکی سردبیر نشریات "جبهه" و "شلمچه" در گفت‌وگو با خبرنگار سیاسی "مهر" به حمله متقابل به رفسنجانی و امثالهم دست زد و گفت: "مشکل این است که اصولا فرهنگ مبارزه با مفاسد اقتصادی در بین مسئولان ما جا نیافتاده است و گاهی یک تخم مرغ دزد یا ارادل و اوپاش را در خیابان می‌چرخانند و شب در تلویزیون نشان‌شان می‌دهند؛ اما تا پای دانه درشتها و آقازاده‌ها به میان می‌آید، بحث "آبروی افراد" پیش کشیده می شود و حتا بعضی از

پیش بسوی سرنگونی قهرآمیز حکومت اسلامی!

جدیدی را دارد. این امر باز هم بیشتر ۲۰۰ فامیل در قدرت را نگران ساخته است. شمس الواعظین از روی کار آمدن طبقه جدید سخن می‌گوید و رفسنجانی که اکنون در کسوت کنترل کننده قوای سه‌گانه درآمده زبان به انتقاد مجدد از عمل کرد احمدی نژاد می‌گشاید و بلافاصله توسط پرویز داوودی معاون اول رئیس جمهور گفته می‌شود که رفسنجانی و خاتمی در ۱۶ سال اخیر "کاری برای مردم نکردند".

عملکردهای تاکتونی احمدی نژاد بیانگر دفاع از منافع قشر نظامی، متحجر و بسیار فاشیستی بورژوازی بزرگ حاکم بوده و نشان از سیاست مافیای نظامی - مالی دارد که با تکیه به تحجر و ادعای برگشت به دوران اول انقلاب و آوردن پول نفت بر سر سفره‌ی مردم و غیره، برای تثبیت موقعیت خویش و با شعارهای پوپولیستی، تلاش می‌کند. در عین حال، تمام شواهد حاکی است که هنوز این نزاع بر سر قدرت به نتیجه نرسیده و ناشی از آن رژیم جمهوری اسلامی در حالت فلج شده‌ای قرار دارد. در چنین شرایطی که استیضاح احمدی نژاد می‌تواند در دستور مجلس قرار بگیرد، عکس‌العمل مافیای نظامی - مالی، همراه با مداخلات غیرمستقیم امپریالیستها به نفع جناح میانه رو حاکمیت و عکس‌العمل متقابل اینان، احتمالاتی است که باید مورد توجه و بررسی قرار گیرند.

توجه به این تضاد درونی رژیم و راهیابی برای مبارزه‌ی متشکل‌تر و همه‌جانبه‌تر با آن، از جمله وظایف جدی و فوری آن نیروهائی است که به کمونیسم علمی وفادارند و در عمل نشان می‌دهند که نه در گفتار بلکه در کردار برای وحدت کمونیستها مبارزه می‌کنند.

۳۰ آبان ۱۳۸۴ - ابراهیم



بولتن نظرات شماره ۴۰
بزودی منتشر میگردد!

اتفاقات ذکر شده و طرح مسائل ساخته‌گی نظیر ظهور مهدی از چاهی در جمکران از توابع قم، در شرایطی که اوضاع اقتصادی وخیم بوده و سراسر ایران را اعتصابات کارگری و غیره فرا گرفته است، اهدای ۲۰ میلیارد تومان برای ساختن مسجدی در جمکران برای پذیرائی از مهدی موعود، که گویا تا حداکثر ۲ سال دیگر ظهور خواهد کرد، قول وام دهی به جوانان برای این که بتوانند ازدواج کنند، ادعای "سوق دادن اعتبارات بانکی به سوی محرومان" و... همه و همه دال بر این است که تلاشها در جهت متوجه ساختن ذهن مردم به نارسانیهای جدی دولت در گذشته بوده و جانداختن سمت‌گیری جدید آن است. تخصصات درون هیئت حاکمه بالاخره کار را به آنجا کشاند که در مجلس زادرس جبرفتی عضو فراکسیون اصول‌گرایان، سئوالات



زیر را از احمدی نژاد کرد:

"الف - آیا احمدی نژاد خود را منتخب امام زمان علیه‌السلام می‌داند؟

ب - آیا احمدی نژاد از آیت الله مصباح یزدی دستور می‌گیرد؟

ج - آیا احمدی نژاد حامی و مروح انجمن حجتیه است؟

د - آیا احمدی نژاد متحجرین را مورد توجه قرار می‌دهد؟

ه - آیا احمدی نژاد خرافه پروران را پروبال داده‌است؟"

و موارد دیگری از این دست و گفت:

"جدا تقاضا دارد که به هرنحو که صلاح می‌دانید یک بار برای همیشه مواضع اعتقادی و مدیریتی خود و دولت را راجع به چنین مباحثاتی به استحضار مردم برسانید..."

اما احمدی نژاد با تغییر بسیاری از سفیران، استانداران، مدیران کل ادارات دولتی و واگذار کردن بسیاری از این پستها به افراد مورد اعتماد خود و نیز به اقوام و خویشاوندان و دوستان نزدیک‌اش، نشان داد که قصد روی صحنه آوردن صحنه‌گردانان

آنها که حکم محکومیت هم گرفته‌اند، اسم و رسمشان افشا نمی‌شود و مسئله فراموش می‌شود. (به نقل از سایت پیک ایران - ۱۰ اکتبر ۲۰۰۵)

سقوط یک باره بورس تهران در ابعاد ۲۰ درصدی و ادامه‌ی این سقوط و شدت‌گیری خروج سرمایه‌ها از ایران، نشان دیگری بود از نارضائی بخشی از بورژوازی بزرگ ایران در برابر عمل کرد غیر متعارف دولت احمدی نژاد.

همچنین عدم رای اعتماد به ۴ وزیر معرفی شده احمدی نژاد به مجلس در دور اول - مجلسی که ظاهرا در آن اکثریت نماینده‌گان از طرفداران جناح تمامیت خواه و مدافع اصول‌گرایان بودند - و پا در هوا ماندن انتخاب وزیر نفت برای سومین بار، نشان داد که در میان این جناح، عدم اعتماد جدی نسبت به دولت احمدی نژاد وجود دارد. لذا دیگر جناحهای تمامیت خواه می‌کوشند تا سهم خود را در کابینه‌ی احمدی نژاد تقویت کنند.

در این میان محکوم نمودن از سرگیری مجدد غنی‌سازی اورانیوم در کارخانه اصفهان، توسط شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و رای موافق هندوستان و رای ممتنع روسیه و چین، که رژیم بر روی آنها حساب باز کرده‌بود و سخنان بوش در مرکز تجارت بین‌المللی "رونالد ریگان" در ۶ اکتبر در مورد ضرورت کنترل بازار دلار ایران و نصب رادار در ۲۰ کیلومتری مرز ایران در آذربایجان شمالی که تهدید رسمی و اعلان جنگ غیررسمی علیه رژیم بود، علارغم رجزخوانیهای فرماندهان سپاه پاسداران، صدای اعتراض دیگر جناحها را بلند کرد.

خاتمی در اجلاسی که با ۱۸ گروه "جبهه اصلاحات" داشت، اعلام نمود: "موقعیت کنونی فوق‌العاده حساس است. آنچه که در حال رخ دادن است، پیروزی یک جناح و شکست جناح دیگر نیست. وضعیت نگران کننده‌ای است که نسبت به موجودیت ایران ایجاد نگرانی می‌کند و قطعنامه‌ی صادر شده در شورای حکام علیه ما، اهانت‌آمیزترین قطعنامه‌ها است."

به دنبال این فشارهای داخلی و خارجی، خامنه‌ای با واگذاری کنترل قوای سه‌گانه به مجلس تشخیص مصلحت نظام، برای تخفیف تضاد بین "دانه‌درشته‌ها" و "دانه‌ریزها"ی ظاهرا سرسپرده‌اش، به تکاپو افتاد و به دار و دسته‌ی احمدی نژاد فهماند که باید دهنه‌ی اسب سرکششان را در قبضه کردن کامل قدرت رها نکنند و قواعدبازی را در حفظ تعادل در قدرت، مراعات نمایند.

بی‌تفاوتی ظاهری احمدی نژاد به مجموعه‌ی

فخته گری، شکست... بقیه از صفحه اول

آرژانتین که ریاست جلسه را به عهده داشت گفت تازمانی که در آمریکا دولت از بخش کشاورزی حمایت مالی نماید، اجرای "تجارت آزاد" بی معنا خواهد بود. رئیس جمهور برزیل لوتیز ایناسیو لولا داسیلوا هم سالهاست که با حمایت مالی از بخش پنبه کاری در آمریکا در درون سازمان جهانی تجارت مخالفت کرده و در اجلاس فوق نیز در برابر آمریکا ایستاد. اما قاطعترین مخالفت از جانب رئیس جمهور ونزولا هوگو چاوز صورت گرفت که پیشنهاد تشکیل منطقه آزاد تجاری معروف به آلبا، بدون شرکت آمریکای شمالی، را مطرح ساخت و در تظاهرات ۴۰۰۰۰ نفری در استادیوم فوتبال همراه با فوتبالیست معروف آرژانتینی دیگو آرمادو مارادونا شرکت کرد که طی آن شعار "بوش را بیرون کنیم" توسط تظاهرکنندگان، نشان داد که شعار "یانکی گو هوم" بار دیگر طنین وسیعی در سراسر جهان تحت ستم، یافته است. به این مناسبت مقاله‌ای از مایک وایتی را در زیر می‌آوریم:

بوش هراسان، خود را از چاوز دور نگهداشت

۵ نوامبر ۲۰۰۵ "احترام آرژانتین را حفظ کنیم! بوش را بیرون بیاوریم!" چنین بود آواز ۴۰ هزار نفر معترض به "اجلاس اقتصادی سران آمریکا".

راحت‌ترین طرز درک تمایل نهادی شده ی رسانه‌های غربی، بررسی گزارشات از کشورهای درحال توسعه جهان است. اجلاس اقتصادی سران در مار دل پلاتا در آرژانتین فرصتی عالی برای ارزیابی در مورد پوشش خبری و تصمیم درباره وجود و ارائه خبریانه، بود.

دهها هزار نفر از زحمت‌کشان برای اعتراض به حضور بوش و طرح مشکوک سیاست اقتصادی "تجارت آزاد" وی به‌خیابانها ریختند؛ اخبار رسانه‌های کورپوراتیوی به‌طور مستمری کلمات "چپ رو" و "رادیکال" را تکرار می‌کنند؛ آنها بدین طریق امکان تصور این را که اینان افراد معمولی شهروندانی بودند و در روند دموکراتیکی شرکت کرده‌اند، مخدوش می‌سازند. این تاکتیک شناخته شده ی رسانه‌هاست در به حاشیه راندن مردمی

که منافعشان با منافع حاکمان در تضاد است. جک چانگ لاینقطع به Knight Ridder (سلحشوران) گزارش داد "رادیکالهای چپ آمریکای لاتین روز جمعه به خیابانها ریختند". اما دیگر خبرگزاریها نیز همین زبان را به‌کار گرفتند. فاینانشیال تایمز نوشت: هدف عمده در این حادثه هوگوچاوز رئیس جمهور ونزولا بود. رهبری که توسط رسانه‌ها به او لقب "چپ رو فخته انگیز"، "رئیس جمهور رادیکال" داده می‌شود و نیویورک تایمز او را رئیس جمهور مغرور و پوپولیست نامید. در هر مقاله‌ای چاوز را هم‌تراز فیدل کاسترو و چه گوارا ذکر می‌کنند با تلاشی توطئه گرانه در نشان دادن او به‌مثابه اغتشاشگر ضد آمریکائی. در واقع چاوز نماینده اولین کشورهایی بود که به هنگام بروز گردباد کاترینا، با ارسال دکنتر، دارو و نفت به منطقه آسیب دیده، به کمک شتافت. هیچ منبع خبرسانی عمده این کار خیر او را گزارش نکردند.



نفتی ونزولا را بین فقرا و محتاج‌های کشورش تقسیم می‌کند. این خطر بزرگی را برای اولیگارش‌ی سنگر گرفته نفتی و هم‌قطاران‌شان در رسانه‌ها ایجاد می‌کند. چاوز می‌گوید "ما در حال درست کردن یک بدنه سیاسی بزرگی در جنوب و نه صرفاً از نظر جغرافیایی، هستیم". در منطقه ما هم، این وظیفه‌ی بزرگی است که جنوبی‌ها به توافق برسند و این زندگی بهتری را برای خلقمان فراهم می‌کند". این پیشنهادات بی‌ضرر چاوز در اکثر گزارشات با بدگویی تحریکات ضدآمریکائی یا بدتر "واژگون سازی دموکراسی در کشورش" معرفی می‌شود (سلحشوران). در واقع آمریکا از عروج دموکراسی در آمریکای لاتین هراسان است. در نظر توده‌های مردم چاوز به‌مثابه فردی است که راه خلاصی از چکمه سیاستهای نئولیبرالی که بر گرده‌ی نیم کره جنوبی طی ۲۰ سال اخیر نهاده شده‌است، را نشان می‌دهد. چاوز در صحبتش طی تظاهرات گفت: "ما آمده‌ایم تا توافقنامه تجارت آزاد در آمریکا را

به گور بسپاریم".

"من باخودم بیل هم آورده‌ام".

این صحبت‌های رئیس جمهور ونزولا با کف زندهای ممتد هزاران نفر از میان جمعیت روبه رو شد که در جواب او گفتند "بوش فاشیست، شما یک تروریست هستید".

درکنار چاوز خانم سیندی شیپان، فعال ضد جنگ آمریکا و مارادونا قرار داشتند. مارادونا نیز خطاب به بوش نفرت خود را از تجارت آزاد اعلام نمود. (این تنها دریکی از سایتهای خبری استرالیا News.com ذکر شد). مثل اکثر آرژانتینی‌ها مارادونا معتقد است که سیاست آمریکا باعث تنزل اقتصادی آرژانتین و کشاندن بیش از ۴۰٪ مردم به فقر گردیده‌است.

اکثر آمریکای لاتینی‌ها مخالف ایجاد منطقه تجاری آزاد در قاره آمریکا هستند. آنها هم چنین مخالف پرداخت قرضه‌های خارجی بوده و رشد میلیتاریزه شدن خطرناک آمریکا هستند. آنها از گسترش شکاف بین فقر و ثروت و رشد بی‌کاری شدید رنج می‌برند.

باز هم، هیچ‌کدام از این موضوعات ربطی به چاوز ندارد که او را مسئول تحریکات ضد آمریکا می‌دانند.

چاوز مع‌الوصف چهره ی متحد کننده‌ای بود که ثروت نفت را با دیگر کشورهای منطقه تقسیم کرده و مدل اقتصادی آلترناتیو Mercosur (تجارت جنوب) را در مقابل سلطه آمریکا بر نیم کره، مطرح ساخت. برای هیئت همراه بوش شوک سختی دست داد زمانی که وینسنت فوکس (رئیس جمهور مکزیکی) که از مدافعین تجارت آزاد در دیدار سران در مکزیکی بود، موافقت خود را با پیشنهاد مرکوسور اعلام داشت.

سخنان چاوز تنها از دید زخم خورده‌ها به مثابه ناسزا تعبیر شد: "سیاره زمین در زیر دماغ‌هایمان توسط مدل سرمایه‌داری که صاحب ابزار ویران کننده رشد است، دارد خراب می‌شود. هر روز به دلیل وجود مدل سرمایه دارانه نئو- لیبرال برگرسنه‌گی و فقر افزوده‌می‌شود.

طرد FTAA حرکت سیاسی آگاهانه عمده‌ای است که از درون خود مردم برخاسته‌است. به بیان ساده متدهای به‌کار گرفته شده توسط توافقنامه واشنگتون مورد آزمایش قرار گرفته و به طرز فجیعی با شکست مواجه شده‌اند. اکثریت جدیدی مایل به "داغان کردن صنایع بومی، امنیت اجتماعی و حمایت از

فتنه گری، شکست... بقیه از صفحه پنجم

امپریالیسم در میان... بقیه از صفحه اول

بر علیه سارکوزی خواستار برکناری وی می گردند و از دولت می خواهند نیروهای امنیتی را که باعث قتل دوستانشان شده‌اند، دستگیر و محاکمه کنند. پلیس و ژاندارمری به دستور دولت با تاکتیک مشت آهنین برای پراکنده کردن تظاهر کنندگان وارد عمل شده و به ضرب و شتم آنان می‌پردازد. اما این بار "دمل‌های چرکین" و "لکه‌های ننگ" آقای سارکوزی دست به مقاومت زده و تصمیم می‌گیرند "بخاطر هیچ و پوچ جان نوازند".

از این تاریخ به بعد کشور انقلاب فرانسه و جنبش ۱۹۶۸ وارد مرحله دیگری از تاریخ طبقاتی خویش می‌گردد که ما آنرا شورش داغ لعنت خوردگان می‌خوانیم.

ریشه‌های شورش مهاجران بیش از ۵۰ سال است که ساکنین حاشیه شهری پاریس، آمستردام، لیون، برلین و... در برنامه‌های نئوکولونیالیستی، نئولبرالی و "داروینی" سرمایه داری جانی ندارند و به آنان بغیر از گتو‌هایی که محل اجتماع بزه کاران و فروشندگان مواد مخدرند، نگاه نمی‌شود. در فرانسه نیز ساکنان این محلات مثل دیگر کشورهای اروپایی از اکثریتی تشکیل می‌گردند که بر اثر سیاستی سیستماتیک و سازمانیافته با سرعتی قابل ملاحظه از صحنه واقعی کار و فعالیت اجتماعی رانده شده‌اند و مانند شهرک‌هایشان که در حاشیه شهرهای بزرگ قرار گرفته‌اند آنان نیز در حاشیه این زندگی جاری اجتماعی شاهد ویرانی زندگی خود و فرزندانشان می‌باشند. این در حالیست که این رانده شدگان جامعه خشن سرمایه، بی تردید نقش تعیین کننده و بزرگی در ساختمان این جوامع بازی کرده‌اند. اهمیت واقعی این نقش زمانی هویدا می‌گردد که به ریشه‌هایی که این انسان‌ها از آن کنده شده‌اند دقت بیشتری کنیم.

اکثریت این انسان‌ها ساکنان کشورهای هستند که یا مستقیماً توسط فرانسویان در دوران استعمار اشغال شده‌اند و تمام منابع و ثروت‌های طبیعی و انسانی‌شان توسط آنان تاراج رفته (حتی این چپاول توسط دولت‌های دست‌نشانده‌شان تا به امروز هم ادامه دارد) و یا به عنوان نیروی ارزان کار به فرانسه آورده شده‌اند تا نقش عظیم خود را به عنوان ایجادکننده "معجزات اقتصادی" سرمایه داری پس از جنگ دوم جهانی ایفا کنند.

حاشیه‌نشینان بعد از یک عمر کار، با حقوقی که نه آن قدر زیاد بود که پس‌اندازی داشته باشند تا به زادگاهشان برگردند و نه آن قدر کم که از گرسنگی هلاک شوند، فقیر ماندند و فرزندان فقیر به دنیا آوردند. سرمایه و جامعه نژادپرست اروپا و امریکای شمالی

گریز می‌گردد. در نتیجه این عمل پلیس، سه نوجوان فرانسوی ۱۵ تا ۱۷ ساله از وحشت کتک خوردن و دستگیری توسط پلیس خشن و راسیست فرانسه، از دیوار و سیم‌های ۴ ردیفه خاردار یک ساختمان ترانسفورماتور برای تقویت برق فشار قوی بالا رفته و چند دقیقه بعد برق منطقه قطع می‌شود.

حاصل این حمله نیروی امنیتی فرانسه، مرگ دردناک بونا (۱۵ ساله- مالی تبار) و زید (۱۷ ساله- مراکشی تبار) بود. جوان سوم متین (۲۱ ساله - ترک‌تبار) با سوختگی شدید همچنان با مرگ دست به‌گریبان است.

فردای این شب شوم مردم محل اعم از فقیران فرانسوی الاصل تا فرانسویان خارجی تبار بر علیه قهر و خشونت دولتی و برای تعقیب و دستگیری عاملین قتل نوجوانان بی‌گناه به خیابان‌های محله می‌ریزند و به راه پیمایی آرامی دست می‌زنند، روی پیراهن‌های سپیدی که اهالی محل به تن کرده بودند، جمله "بخاطر هیچ و پوچ جان باختند" نقش بسته بود.

هم‌زمان با این اعتراض آرام و صلح آمیز، نیکلا سارکوزی وزیر کشور دولت دست راستی فرانسه در یک مصاحبه رسمی، نیروهای امنیتی را مورد حمایت قرار داده و روش و عملکرد آنان در مقابل ساکنان مناطق فقیر نشین حاشیه شهر پاریس را متناسب و صحیح می‌خواند وی در ادامه اظهاراتش اهالی محل را که به تظاهرات دست زده‌بودند "دمل‌های چرکین" و "لکه‌های ننگ" می‌خواند. وزیر نژاد پرست و دروغ‌پرداز دولت فرانسه سپس به قلب ماجرا دست زده و مدعی می‌شود که:

اصلاً نوجوانان، بزه‌کارانی بیش نبوده‌اند و آنها نه در یک ساختمان ترانسفورماتور بلکه در یک کلبه ساختمانی جان باخته‌اند. این ادعا که این نوجوانان سابقه دار و دزد بوده‌اند فردای آن‌روز توسط دادستان مردود اعلام شده و دروغ سارکوزی در مورد کلبه ساختمانی نیز توسط روزنامه چپ لیبرال لیبراسیون به عنوان دروغ دیگری از سارکوزی افشا می‌گردد چرا که در زمان حادثه تا شعاع چندین کیلومتری هیچ اثر و آثاری از کلبه و یا چیزی شبیه آن وجود ندارد.

توهین آشکار به ساکنین محلات فقیرنشین و بی‌احترامی به نوجوانان قربانی شده توسط پلیس به عنوان دزد سابقه دار، خشم نوجوانان و جوانان ساکن کلیشی سو-بوارا برانگیخته آنان را اعم از مسیحی و یا مسلمان زاده به خیابان می‌کشاند آنان با شعارهای خود

ایجادکار" از بین بردن محیط زیست و تداوم برتری آمریکا در منطقه، نیستند.

چاوز گفت: "ما باید FTAA را دفن کنیم زیرا این طرح باز امپراتوری (منظور امریکاست) است که از ابتدا چنان طرح ریزی شده تا چنگالش در امریکای لاتین فرو رود".

پوشش خبری رسانه‌ها از دیدار سران، جزئیات را که می‌توانستند زمینه‌ای برای درک ظاهر غضبناک بوش باشند، مطرح نساختند. حادثه به مثابه "نمایشی" بین چاوز و بوش معرفی شد. حتا در سطحی ظاهری، رسانه‌های کورپوراتیو زیرکانه و با رفتن روی نوک انگشتان پا، از بیان آنچه که اتفاق افتاده‌است، سرباز زدند. خبرگزاری رویتر در این باره نوشت: تگزاسی خرامان، که در برابر انبوه محافظان امنیتی و سیم‌های خاردار اعتماد و جرات خود را از دست داده‌بود، از رو در روئی با چاوز، "به‌طور ظریفی اجتناب ورزید" درحالی که جهان با نفس تازه کردن منتظران بود.

"به‌طور ظریفی اجتناب ورزید"؟! یکی از مشاورین بوش درحالی دفاعی گفت: "این دیدار سران در رابطه با هوگوچاوز نبود". "این خبر جدیدی نیست".

طبعاً این جدید نیست. اما وقتی کلماتی بیرون می‌آیند که بجای رقیب سرسختش طنین بوش مغرور از آرژانتین برو بیرون را دارند. این در واقع خبر بسیار بزرگی است.

بجز نوشته‌هایی که با امضای تحریریه منتشر می‌گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می‌باشد، دیگر نوشته‌های مندرج در نشریه رنجبر به امضا‌های فردی است و مسئولیت آنها با نویسندگانشان می‌باشد.

می رسد. بنا بر آمار OECD در سراسر فرانسه بیش از ۱۴ درصد از جوانان بین ۲۰ تا ۲۴ سال از پایان نامه تحصیلات ابتدایی بر خوردار نبوده و هیچ چشم اندازی برای یافتن شغل و یا آینده ای انسانی برای آنان موجود نیست. در حالی که آمار بی‌کاری در کل فرانسه بیش از ۱۰ درصد می باشد، آمار بی‌کاری در حاشیه شهرها به ۲۷ درصد می رسد. سطح تحصیلات و آموزش در این مناطق آن قدر نازل است که دانش آموزان تا سالها توانایی خواندن و نوشتن را دارا نمی‌باشند. امکانات مهد کودک بسیار محدود است، به طوری که کودکان عملاً تا کلاس اول در منزل می‌مانند و این بعداً بر مشکلات آموزش زبان فرانسه می‌افزاید. جوانان بسیار معدودی که با وجود مشکلات فراوان موفق به کسب پایان‌نامه تحصیلی گردند، نیز از شانس بسیار محدودی برای یافتن کار برخوردارند. در جامعه‌ای که آپارتاید در تار و پودش نفوذ دارد پیدا کردن شغل با نامی عربی، پوست رنگین و یا حجاب، بی‌شک اگر غیر ممکن نباشد بسیار مشکل خواهد بود. آمار نشان می‌دهد که در حالی که در فرانسه ۵ درصد فارغ‌التحصیلان دانشگاهها بی‌کارند این تعداد نزد فرانسویان آفریقایی تبار بیش از ۲۶ درصد است. از این نکته بگذریم که تنها زندگی کردن در این محلات و یا مدرسه رفتن در این محلات برای کارفرمایان فرانسوی کافی است تا متقاضی استخدام را رد کنند. ساکنان محلات فقیر نشین روزانه با این خشونت و قهر عریان غیر انسانی و نژادپرستانه دست و پنجه نرم می‌کنند. قهری که با سرکوب پلیسی همراه است و علت عکس العمل به‌حق این انسان‌های بی‌دفاع در برابر دستگاه ستم سارکوزی و دیگر ارادل و اوپاش دولتی است. همان‌طور که اخیراً مانوئل وال شهردار فرانسوی شهرک ایوری در مصاحبه اش در مقابل سوال: چرا چنین خشونت از سوی جوانان اعمال می‌گردد؟ پاسخ داد: "مثل این می‌ماند که فرانسه صورت حسابی دریافت کرده، برای ۳۰ سال سیاست بی‌توجهی به تامین اجتماعی و مشکلات نژادی و افراد آگاهانه انسان‌ها در گتوها، در یک کلام این صورت حساب سیاست آپارتاید است " (Frankreich ist schokiert) (Frankfurter Rundschau) در عرض ۳۰ سال گذشته برای مناطق فقیر نشین فرانسه، هیچ کاری در جهت حل مشکلات بسیار بزرگی که ساکنانش با آن دست به گریبان هستند، صورت نگرفته و در کشوری که زادگاه "حقوق بشر" است میلیون

کرده و شهر داریهای بسیاری را در اختیار می‌گیرند. نفوذ چپ‌ها با رشد گرایشات رویونیستی "اروکمونیستی" احزاب کمونیست اروپای غربی و ترک قدم به قدم تفکر مبارزه طبقاتی و پیوستن به نظریه "آشتی طبقاتی و صلح اجتماعی" و تبدیل شدن به دنباله‌چاه سیاست‌های پارلمنتاریستی نظام حاکم کاهش یافت. رویونیست‌ها به تئوریزه کردن اعتماد به دمکراسی پارلمانی و غیر عملی خواندن دمکراسی مستقیم، در عمل کارگران را در برابر هجوم‌های بعدی سیاست‌های نئولیبرالی به حقوق اجتماعی شان خلع سلاح و نسبت به کمونیسم بی‌اعتماد کردند. به شکست کشاندن انقلابات کارگری در شوروی و بلوک شرق تا سقوط کامل این بلوک و انحراف حزب کمونیست چین و به شکست کشاندن انقلاب کارگران-دهقانان، هم بر نفوذ و گسترش آلترناتیو چپ تاثیر منفی نهاد و هم زمینه را برای گرایشات راست و آشتی جو در صفوف کارگران فراهم ساخت، سرمایه‌داری سرمست و هار از وضعیت جدید، به تبلیغ و گسترش شایعه "شکست کمونیسم" پرداخته و پایان عدالت خواهی و تفکر انتقادی را اعلام کرد. رسانه‌های گروهی که تقریباً تمامی شان در اختیار سیستم حاکم اند، از صبح تا شام به تبلیغ "غیر سیاسی شدن"، "خشونت گرائی"، "قانون جنگل" و "بی‌وجدانی" پرداختند. در عرض ۳۰ سال گذشته فضا و جو حاشیه شهرهای بزرگ نتوانست خود را با سیاست‌های نئولیبرالی تطبیق دهد. سیاست‌های اقتصادی نظام سرمایه تعداد عظیمی از کارگران مهاجر ساکن این مناطق را به ورطه بی‌کاری و فقر بیشتر کشاند. بستن کارخانه‌ها و انتقال آنها به مناطق دیگر جهان، به‌واسطه نیروی کار غیر متخصص بسیار ارزان در آن مناطق، خصوصی سازی و چوب تاراج زدن به صنایع بزرگ مادر مانند فولاد و زغال سنگ، ماشین سازی و وسایل اتومبیل، پست و ارتباطات، تلفن و انرژی، ماشینی و اتوماتیزه کردن سیستم تولیدی، وارد کردن نیروی کار متخصص و ارزان از اروپای شرقی پرولتاریا و کارکنان اروپای سرمایه داری و ساکنان مناطق گتوها را با بیشترین آسیب روبه‌رو ساخت. نتیجه این سیاست برای نسل جوان چیزی جز ناامیدی از آینده و استیصال نبود. در حالیکه بی‌کاری جوانان در فرانسه با بیش از ۲۱ درصد، پس از ایتالیا بالاترین درصد را در اروپای غربی دارد، درصد بی‌کاری در کمربند دور پاریس و دیگر شهرهای فرانسه، در مناطقی به بیش از ۵۰ درصد

درهای خود را بروی آنان بست و آنان را به حاشیه زندگانی انسانی راند تا با مواد مخدر، فحشا، بزهکاری دست و پنجه نرم کند. این جای تعجبی ندارد که انسانهایی که کار خود را از دست داده‌اند و یا ممر درآمدی از خود ندارند و به‌خاطر رنگ پوست، زبان و یا نژادشان تحقیر می‌شوند و حقوقشان پایمال می‌گردد، برای نجات خود از این وضعیت احتمالی، به هر کاری دست بزنند تا خود و خانواده‌شان را از فشار فقر و بد هکاری نجات دهند. شگفت‌آور آن است که کسانی که باعث و بانی فلاکت این محرومانند و از قبل کار همین زحمت‌کشان در تمول و ثروت غوطه‌خورند، قربانیانشان را در کمال وقاحت بزه‌کار و انگل بنامند. آنهم در سلسله مراتبی که رهبرانش حداقل در چند رسوایی سیاسی، اخلاقی و مالی شرکت فعال داشته اند، رسوایی‌های سیاسی شیراک - ژوسپن در مورد معروف "ژان کلود ماری" - رسوایی میتران در مورد شرکت "الف" و یا رسوایی‌های آلن ژوپه و لوران فابیوس... و دیگران هنوز پرونده‌هایشان کاملاً بسته نشده که یک مشت انسان ناامید و بی‌پناه را به جرم آفتابه دزدی متهم به بزه کاری می‌کنند. بزه کاران واقعی و دزدهای گردن کلفت در دولت و مجلس فرانسه نشسته اند نه در ساختمان‌های خاکستری کلیسی سو-بوا. موجودیت گتوهای حاشیه شهرها در فرانسه محصول سیاستی است که به پایان قرن ۱۹ و آغاز قرن بیستم باز می‌گردد، در آن دوران برنامه ریزان جامعه سرمایه داری و کلونیالیست فرانسه تصمیم می‌گیرند برای مقابله با گسترش جنبش‌های کارگری و تشکل‌های کمونیستی از پخش و گسترش نامحدود صنایع و کارخانه‌ها در سراسر کشور جلوگیری نماید و به‌جای آن، سیاست تمرکز صنایع در شهرهای بزرگ و اطراف آنان را در پیش بگیرند. این سیاست در وحله اول سعی در بهترکنترل کردن قدرت طبقه کارگر از طریق محدود کردن آنان در شهرهای بزرگ را داشت و در مرحله دوم هدف‌اش حفظ بافت و تفکر محافظه کار و مذهبی مناطق غیر شهری و روستایی بود، تا با ایدئولوژی راست و راسیستی اش مانند سدی در برابر "خطر سرخ" ایستادگی کند و از "ویروس انقلاب" در امان بماند. با رشد انقلاب صنعتی این شهرک‌ها به مراکز زندگی کارگران صنعتی محلی و خارجی تبدیل شدند. از این دوران به بعد سندیکاها و تشکل‌های کمونیستی و کارگری و احزاب سوسیالیست و کمونیست نفوذ بسیاری در این مناطق پیدا

ها انسان بی هیچ حقی از سوی دولتی که بایستی حافظ این حقوق باشد، مورد تجاوز قرار می‌گیرند و در شرایط غیر انسانی بسر می‌برند" (۵) (روزنامه لوموند به نقل از روزنامه ال پائز اسپانیا)

دمکراسی طبقاتی شورش بینویان و محرومان در فرانسه، آسیب‌پذیری و شکنندگی کاخ‌های دمکراسی پارلمانی متکی بر سرمایه را نشان داد که هیئت حاکمه فرانسه اقرار می‌کند ۳۰ سال است که مناطق محروم را از تمامی امکانات بی نصیب گذاشته‌است. حتی سارکوزی نژاد پرست چندی پیش در مصاحبه‌ای قبول کرد که این شورش نتیجه ۳۰ سال سیاست بی‌عملی دولت‌های فرانسه می‌باشد.

سوال این‌جا است: آیا در این ۳۰ سال تنها دولت مسئول این سیاست‌هاست؟ آیا این مملکت پارلمان و "قوه قانونگذاری" نداشته؟ این قوانین غیر انسانی آیا توسط مجالس قانون گذاری تصویب نشده‌اند؟ آیا سیستم دمکراسی پارلمانی در این ۳۰ سال، بر اعمال دولتش مهر تایید زده است؟ آیا هر چند سال یکبار "نمایندگان" این محرومان به مجلس راه نیافته‌اند، و بر علیه منافع موکلین شان وبه سود سرمایه تصمیم نگرفته‌اند؟ بی شک این شورش نشان داد که دمکراسی پارلمانی، دمکراسی صاحبان این دمکراسی، یعنی صاحبان سرمایه است و نه دمکراسی اکثریت جامعه.

سیاست دولتی در سرتاسر شورش اخیر نام نیکلا سارکوزی وزیر کشور فعلی و احتمالاً رئیس جمهور بعدی فرانسه به عنوان مشت آهنین کابینه دومینیک دوویلین، محرک غیر قابل انکار شورش، بر سر زبان‌هاست. وی با امکانات عظیمی که در اختیار دارد نه تنها خیابان‌های فرانسه را با نیروهای پلیس و ژاندارمری اش به آتش می‌کشد بلکه با فحاشی و توهین و سم پاشی بر علیه ساکنین مناطق فقیر نشین در پی جلب آرا اکثریت سفید پوست فرانسوی است که آشکارا در عرض ۳۰ سال گذشته مستقیم و غیر مستقیم از سیاست آپارتاید پشتیبانی کرده است.

با نگاهی گذرا می‌توان مشاهده کرد از زمانی که سیاست نئولیبرالی در دستور روز دولت‌های اروپایی قرار گرفته است مرز بین محافظه کاران و نئو فاشیست‌ها بیش از پیش ناروشن و آمیخته در یکدیگر گشته است. شعارها و پیشنهادهای که احزاب فاشیست

مانند جبهه ملی ژان ماری لوپن و دارودسته‌های مشابه، مطرح می‌کردند یا امروز سیاست یومیه دولت‌های اروپایی است و یا در آینده نزدیک خواهند بود، جلوگیری از ورود مهاجران، کنترل نژادپرستانه مهاجرت، ایجاد اردوگاه‌های پناهندگی در آفریقا، فشار بر اقلیت‌های نژادی و مذهبی (در این‌جا به‌خصوص مسلمانان مد نظرند)، استخدام فرانسوی الاصلها در وحله اول و بعد اگر کار باقی بود برای دیگران، طرح جدا سازی مدارس بچه‌های خارجی از اروپایی‌ها، اخراج پناه جوین و.... این سیاست‌ها امروزه نه تنها مورد تایید راست‌هاست بلکه احزاب سبز و سوسیالیست نیز از هواداران پروپاقرص اجرای چنین طرح‌هایی می‌باشند (نگاه کنید به برنامه‌های دولت‌های آلمان، انگلیس، هلند، دانمارک، ایتالیا و اسپانیا)

سارکوزی کاندید احتمالی ریاست جمهوری از حزب UMP در ۳۰ ژوئن ۲۰۰۵ در یک مصاحبه تلویزیونی در برابر سوال خبرنگاری که آیا او خیال دارد آرای هواداران حزب فاشیست فرانسه را جلب نماید پاسخ می‌دهد:

هدف آتی من این نیست آرا هواداران جبهه ملی فرانسه را جلب کنم، این آرا را مدت‌هاست که به خود اختصاص داده ام. (Frazösisches Regierung umwirbt rechte extreme Wähler (Bernard Schmidt)

در سال‌های گذشته احزاب راست فرانسه توانسته‌اند تعداد زیادی از اعضای برجسته و مهم حزب فاشیست فرانسه را به خود جلب کنند از آن جمله تئورسین حزب فاشیست برونو مژرت و شهردار حاشیه شهر ماریژان - دانیل سیمون پیه برری- از رهبران حزب فاشیست فرانسه (جبهه ملی). همین شخص چند هفته پیش در قبرستان دولتی شهر ماریژان یک سنگ بنای یادبود به یاد ۱۱۳ تن از اعضای "سازمان ارتش سری فرانسه" نصب کرد.

سازمان ارتش سری همان جریان تروریستی فاشیست و نژاد پرستی بود که در سال‌های اشغال الجزایر توسط فرانسه، با بمب گذاری در بازارهای شمال آفریقا و دیگر محل‌های تجمع مردم عادی و غیر نظامی، موجب مرگ هزاران انسان بی‌گناه شد و در فرانسه نیز مخالفان خود را به جرم خیانت به میهن و نژاد برتر فرانسه سفید، ترور می‌کردند. این قاتلان راسیست در طی سال‌های ۱۹۶۲

۱۹۶۳ دستگیر و به دستور ژنرال دوگل اعدام گشتند. امروز ادامه دهندگان راه این فاشیست‌های پلید در احزابی که خود را وارثان راه دوگل می‌دانند در کشور "حقوق بشر" وزیر کشور و شهردارند.

گرایش به سیاست‌های راسیستی و نژادپرستانه اختراع سارکوزی نیست. تمام جریانات راست مستقر در پارلمان فرانسه به وقت و موقعیت خویش برای "تبادل نظر" و "مشاوره" بارها با نمایندگان جبهه ملی دیدار و گفتگو داشته‌اند از آن جمله دیدارهای نخست وزیر وقت ادوارد بالادور در ۱۹۹۸ و ۱۹۹۳، دومینیک دو ویلین نخست وزیر فعلی با ژان کلود مارتینز و کارل لانگ رهبران جریانات فاشیستی پارلمان اروپا.

هدف سارکوزی در این درگیری‌ها گرفتن ماهی از آب گل‌آلود است. او با دامن زدن به آتش درگیری‌ها، از حاشیه نشینان تهدیدی جدی بر علیه امنیت و مالکیت فرانسوی‌ها می‌سازد و برموج سیاست نژادپرستی فرانسوی‌ها سوار می‌شود. برای سیاست سرکوب خود و محدود کردن آزادی‌های اجتماعی از هیچ وسیله‌ای صرف نظر نمی‌کند. در چند هفته گذشته، سیاست وی مانع هر نوع گفتگو و دیالوگ با مردم فقیر و جوانان شورشی بوده است و با دروغ و بهتان و ایجاد جوی ساختگی، سعی در ایجاد انحراف در اهداف این شورش داشت. اظهارات اخیر وی و مرتبط ساختن جوانان شورشی با تروریست‌های اسلامی و مذهبی خواندن این جنبش، تنها در جهت سوءاستفاده از گرایشات نژادی و ایجاد وحشت در میان فرانسویان می‌باشد.

این آشکار است که تنها بخشی از این جوانان مسلمان‌زاده می‌باشند و بخش وسیعی از آنان از مسیحی‌زاده‌گان آفریقایی هستند، سارکوزی به عمد این بخش از حقیقت را پنهان می‌سازد که ۳۰ سال سیاست راسیستی دولت فرانسه عامل اصلی هل دادن جوانان به دامن مذهب و جریانات مذهبی است. بعد از ماجرای مشکوک ۱۱ سپتامبر، چرخشی آشکار در سیاست دول اروپایی در برابر اسلام و مسلمانان را مشاهده می‌کنیم. فشار بر مسلمانان و ایجاد حس بی‌اعتمادی و مظنون جلوه دادن کسانی که آشکارا ظواهر اسلامی را رعایت می‌کنند، ادامه عریان همان سیاست راسیستی و نژادپرستانه ۳۰ سال گذشته است.

دولت فرانسه تا بالاترین رده‌های تشکل‌های

زنده باد سوسیالیسم!

اسلامی نفوذ داشته و تمام حرکات آنان را تحت کنترل دارد. حملاتی مانند انداختن گاز اشک‌آور در یک مسجد محلی در ۲ هفته پیش و یا پرتاب کوکتل مولوتوف، همه با هدف کشاندن جوانان این مناطق به خیابان‌ها و چسباندن آنان به بن‌لادن صورت می‌گیرد. سیاستی که بی‌شک سرکوب این جنبش را سهل‌تر و برای جلب آراء فرانسویان بسیار مناسب‌تر است. سیاست سارکوزی لوث کردن علل و خواسته‌های برحق و واقعی این جنبش اجتماعی است.

سیاست نئولیبرالی دولت فرانسه با علم کردن مباحثات "شورش ارازل و اوپاش" فرصت مناسبی برای منحرف کردن اذهان اکثریت جامعه فرانسه از مسیر مخالفت با برنامه‌های اقتصادی و سیاسی اش پیدا کرده است.

تا همین چند روز پیش میلیون‌ها نفر بر علیه سیاست‌های به شدت سرمایه‌سالار دولت به خیابان‌ها ریخته بودند و بر ضد طرح تجاوز به حقوق اجتماعی، کم‌و‌یا حتی قطع کردن کمک‌های دولتی، بالا بردن ساعات کار و افزودن بر مشگلات بازنشستگان، تظاهرات کردند. این مخالفت‌ها در پی شکست دولت در همه‌پرسی قانون اساسی اروپا، دولت را در بحران عمیقی فرو برده بود.

دولت فرانسه نیز مانند تمامی دول اروپایی به بهانه "ایجاد جذابیت برای سرمایه‌گذاری در فرانسه" برای شرکت‌های چندملیتی و کنسرنهای فرانسوی، دست به تغییر قوانین و لغو امتیازاتی می‌زند که کارگران و زحمت‌کشان فرانسوی طی ۵۰ سال گذشته کسب کرده بودند.

اگر تنها به رئوس این محدودیت‌ها اشاره کنیم، آشکار می‌گردد چه تدارک گسترده‌ای دارودسته شیراک و دوویلین برای تجاوز به حقوق مزد بگیران دیده‌اند.

در زمینه قوانین و حقوق کار و کارگران: توافقات قرار دادهای کاری که تا به حال، بر اساس قوانین ملی تنظیم شده بود و تابع قوانین کار فرانسه بودند، دیگر لزوم اجرایی نداشته و با وضعیت محل کار شرکت‌های چندملیتی تنظیم می‌گردند.

حقوق کاری مزد بگیران دچار تغییراتی قهقریایی شده، از آن جمله برداشتن موانع قانونی برای اخراج‌های دسته‌جمعی و یا محدود کردن حق اعتصابات و تظاهرات، و یا مشکل کردن امکان شکایت بر علیه کارفرمایان را می‌توان نام برد.

در عوض به بهانه‌ی "ایجاد اشتغال" دست سرمایه‌داران را برای استخدام موقت کوتاه مدت، قرار دادهای پیمانی بدون بیمه

بیکاری، و حتی استخدام متخصصین برای اجرای تنها یک پروژه، کاملاً باز گذاشته می‌شود.

این شیرین‌کاری‌ها در شرایطی صورت می‌گیرد که در حال حاضر نیز بیش از ۱ میلیون نفر در فرانسه با قرارداد های موقت کار می‌کنند و در مجموع ۱۲ درصد از شاغلین در کشور قراردادهای کاریشان نامطمئن ارزیابی می‌گردد.

در عوض دولت از ژانویه ۲۰۰۴ اعلام کرد شرکت‌ها از پرداخت مالیات برای ۱۸ ماه معاف خواهد بود و در دراز مدت در نظر دارند اصولاً اخذ مالیات از شرکت‌های بزرگ را ملغی سازند.

بنابر ادعای دولت این "رفرم‌ها" موجب ایجاد اشتغال و فرصت‌های شغلی جدید می‌گردد، بعد از تصویب و اجرای قوانین مذکور، تنها در سه ماه اول ۳۳۰۰۰ نفر شغل خود را از دست دادند و این روند همچنان ادامه دارد!

از زمان تصویب این قوانین درصد بیکاری ۲ درصد بالا رفته و با استفاده از قوانین مصوبه اخراج‌های دسته‌جمعی، به تفریح سرمایه‌داران تبدیل شده و به علت افزایش حجم قرارداد های موقت و عدم پرداخت مالیات توسط صاحبان سرمایه، درآمد دولت به شدت کاهش یافته است.

این در حالی است که روند خصوصی سازی، به بالا رفتن قیمت مسکن دامن زده و وضعیت حاد مسکن را به شدت نگران کننده ساخته است. ۶ میلیون نفر از ساکنین فرانسه در منازل با مساحت بسیار پایین تر از حداقل استاندارد زندگی می‌کنند. ۱۱ درصد از داشتن شوقاژ یا گاز محرومند، ۳ درصد از حمام و ۲ درصد اثری از توالت در منازلشان نیست.

سالی ۶۰۰۰ خانوار به علت ناتوانی از پرداخت اجاره خویش مجبور به ترک منازلشان می‌گردند. این در حالی است که ۳۰۰۰۰۰ نفر رسماً و نیم میلیون نفر به‌طور غیر رسمی، بی‌خانمانند. در یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان سالانه می‌بایست ۶۰۰۰۰۰ جوان و کودک توسط انجمن‌های خیریه شکمشان سیر شود و در غیر این صورت، از سرما و گرسنگی هلاک می‌شوند. در کشوری که سومین قدرت اقتصادی اروپاست، ۱۸ درصد از جوانان زیر خط فقر قرار دارند.

در چنین شرایطی ۱۰ درصد (ثروتمندان و صاحبان سرمایه) از ساکنان فرانسه به تنهایی بیش از ۵۰ درصد از درآمد ملی را از آن خود می‌سازند.

خواسته‌های شورش جوانان محروم مناطق فقیر نشین

در شرایط موجود، حرکتی خودبه‌خودی بوده و عکس‌العملی است نسبت به سیاست تبعیض نژادی دولتی. این جنبش اما ریشه در واقعیت عریان جوامع بیشتر کشورهای ثروتمند اروپا داشته و از حمایت اکثریت ساکنان این مناطق محروم برخوردار است. خواسته‌های فوری و ضروری این شورش علی‌رغم تبلیغات شبانه‌روزی بورژوازی بر علیه آن به این مبارزات حقانیت غیر قابل انکاری می‌بخشد.

رفع ستم نژادی، مذهبی و قومی، ایجاد اشتغال و امکانات آموزش شغلی برابر، خواسته‌های عدالت خواهانه‌ای مثل فراهم آوردن حداقل امکانات آموزشی و مدارس کافی با کادر های ورزیده و بیشتر، بهبود و ایجاد امکانات بهداشتی و درمانی که بسیار کهنه و ناکافی‌اند در این مناطق، گسترش و افزایش مسایل حمل و نقل عمومی و متروهای زیر زمینی با قیمت مناسب با درآمد ساکنین این مناطق، حمایت از مادران تنها و کودکانشان و رفع تبعیضات فرهنگی و تفریحی در بالای لیست شهروندان حاشیه نشین قرار دارد.

آینده شورش

در روزنامه‌ها و رسانه‌های عمومی و جریان‌های چپ و راست دائماً می‌خوانیم که "شورش جوانان جنبش بی‌شکل است و بزودی خاموش گشته و به نتیجه‌ای نخواهد انجامید". از همه رسواتر اظهارات علی‌کشتگر منعکس در سایت اخبار امروز می‌باشد، او به روش شازده‌های قاجار باد در گلو انداخته و می‌فرماید: "این تنها یک حرکت عصبی جوانان نومید و فقیر حاشیه‌های پاریس است که ایده مشخصی هم ندارد که چه می‌خواهند، فقط چون ناراحتند و با سرکوزی مخالفند که او به آنها توهین کرده و می‌خواهند از او انتقام بگیرند. می‌گویند بازی سرخپوست‌ها و کابوی‌ها راه انداخته‌اند. یعنی پلیس کابوی است و آنها سرخپوست که آتش می‌زنند و همه چیز را خراب می‌کنند... اما این جنبشی نیست که آینده‌ای داشته باشد و تنها اعتراض جوانان نومید و سرخورده و بیکار است" (تاکیدات از ماست)

ایشان نه‌آنموقع که اشتباه‌ها چریک فدایی بودند طرز کار اسلحه را می‌دانستند و نه حالا که به بوق سرمایه‌داری تبدیل گشته‌اند، قدرت تشخیص و وقایعی را که جلوی دماغشان اتفاق می‌افتد، دارند.

حتماً به نظر قبله عالم، شورش ۱۸ تیر دانش‌جویان دانش‌گاه تهران کار یک مشت جوان نومید و ناراضی بوده و ماموران امنیتی جمهوری آدم‌خوار اسلامی با آنان،

امپریالیسم در میان.... بقیه از صفحه نهم

نامه ای انتقادی.... بقیه از صفحه ۱۵

لغو دستوردهای.... بقیه از صفحه ۱۶

تمامی طول تاریخ نظام کاپیتالیستی است." (مقاله امیدهای بزرگ، مسیر دشوار و راهکارهای لازم)

۱- متأسفانه جناب پایدار نمیداند که کمون پاریس یک انقلاب سوسیالیستی نبود و لغو کار مزدی را نیز در دستور خود قرار نداد.
۲- سیاست کمینترن (تشکیل ۱۹۱۹) توسط لنین - تا زمانی که زنده بود ۱۹۲۴ - تدوین می شد. شوراهای کارگری روسیه نیز مشی دیگری جز مشی انترناسیونال سوم که کمینترن بخشی از آن بود و لنین آن را رهبری می کرد نداشتند.

نقل قول اول نشان می دهد که پایدار دوپهلوی سخن می گوید. در نقل قول بالا منظورش از روایت سوسیال بورژوازی، درک لنینی از سوسیالیسم است. زیرا آنها برای اولین بار بورژوازی را در انقلاب سوسیالیستی سرنگون کردند و مالکیت دولتی بر ابزار تولید را برقرار نمودند. اگر این سوسیال بورژواها به مانند لنین و حزب کمونیست شوروی می خواستند جلوی هر گونه تعرض علیه سرمایه داری را با مهر مخدوش کردن سوسیالیسم بگیرند، چگونه پرولتاریای روسیه را در انقلابی با آن عظمت که تاریخ جهان برای اولین بار شاهد آن بود تا به آن حد آماده نمودند تا هارترین بورژوازی اروپا یعنی تزاریس را سرنگون سازد؟ در نقل قول فوق می توان نفرت او از روایت لنینی و سوسیالیسم را به عینه مشاهده نمود. در مورد جنبش کمونیستی ایران چنین می فرمایند:

"هیچ کس تفاوت سوسیال - دموکراسی نیمه اول قرن بیستم با ننولبرالیسم معاصر بورژوازی را نفی نمی کند. اما (و اما این امای کوچک) هیچ کارگر آگاهی هم شالوده استوار وحدت این دو گرایش به عنوان حاملان دو راه متحد المکز و متحد الاساس برای تحمیل ماندگاری روند کار سرمایه و رابطه تولید اضافه ارزش هر طبقه کارگر را از نظر فرو نمی اندازد." زنده باد ..."

این است جمع بندی جناب آقای پایدار از کل جنبش کمونیستی بعد از مارکس تا کنون که سوسیال دموکراسی انقلابی قرن بیستم را هم کاسه‌ی بورژوازی امپریالیستی معرفی می کند! آیا بورژوازی در قدرت کشورهای اروپائی و جمهوری اسلامی بهتر از این می تواند بر دستاوردهای انقلابات پرولتاری روسیه و چین و جنبش کمونیستی ایران با تمام بالا و پائین شدن هایش، با تمام دستاوردها

انجام یک اتحاد عمل در دفاع از جنبش کارگری نه تنها عقب گرد محسوب نمی شود، بلکه در راستای "کارگران همه کشورها متحد شوید!" گامی هر چند کوچک به پیش است و نفی آن نادرست می باشد.

اما چنانچه شرکت کنندگان در این آکسیون خود را کمونیست می دانند و حاضر به متشکل شدن در تشکل واحد کمونیستی نبوده و برطبل توخالی پلورالیسم تشکیلاتی دامن زده و این گونه آکسیونها را هم دلیلی بر صحت روش سازماندهی کمونیستها و پیش بردن مبارزه آنان می دانند، طبعاً چنین نظری مغایر اصول تئوریک و عملی جنبش آگاه کارگری است که تحت پرچم کمونیسم علمی بیش از ۱۰۰ سال است که در تشکل پیشرو کارگران - حزب کمونیست واحد - فعالیت کرده و پیروزیها و شکستهای بزرگی را تجربه نموده است. در عین حال، به صرف وجود چنین دیدگاهی هم نمی توان از شرکت در چنین آکسیونی امتناع ورزید.

۵ - جنبش کارگری اساساً به دست توانای خودکارگران ایران جلو برده می شود. تامین رهبری کمونیستها بر این جنبش، آن را آگاهانه و انقلابی نموده و پیروزی نهائی کارگران را تسریع می کند. در حالی که بدون این رهبری، جنبش کارگری در سطح اکونومیستی و رفرمیستی درجا می زند و حتا یک نمونه در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری هم وجود ندارد که کارگران بی نیاز از هم طبقه‌ای‌های آگاه خود، قادر شده باشند حق تعیین سرنوشت خویش را بدست آورند و حاکمیت خود را مستقر سازند. پس شرکت نیروهای سیاسی چپ در دفاع از طبقه کارگر را باید به فال نیک گرفت. در همین ارتباط ادعای این که این حرکت در ایران هیچ نقشی نداشته و جنبش کارگری هم از آن بی اطلاع ماند، کاملاً غیر منصفانه و ناب گرایانه است. اولاً برخی از تشکلهای هر چند کوچک کارگری در داخل کشور به پشتیبانی از این حرکت برخاستند. ثانیاً در دهکده اطلاعاتی جهانی، نمی توان منکر شد که کل جنبش کارگری ایران از این حادثه بی خبر ماند. ثالثاً هیچ یک از سازماندهندگان و حمایت کنندگان این حرکت، چنین توهمی نداشته اند که با یک آکسیون از راه دور می توان تاثیر شگرفی بر جنبش کارگری گذاشت.

۶ - چنانچه ملاحظه کرده باشید، امضای حزب رنجبران ایران تقریباً در روزهای آخر آکسیون، اضافه شد. در حالی که حزب سریعاً به نفع این حرکت موضعگیری نمود و رفقای ما از روزهای اول در این آکسیون فعال بوده اند. بنابراین اگر روی سخن شما در انتقادات دایر بر "دلخوش کردن به امضاء" حزب ما باشد، چنین برداشتی کاملاً ذهنی گرایانه و نادرست می باشد. موفق باشید.

بازی "قایم موشک" بود؟ این بیانات عاشق سینه چاک دموکراسی امپریالیسم فرانسه، نشان دهنده آنست که زمانی که یک جنبش اجتماعی شعله ور می گردد، اینان در کدام سوی این جهان بی عدالتی ایستاده اند؟ ناگهان همه به تقبیح "آتش زدن اموال مردم" ، "ایجاد ترس و وحشت" و گوشزد کردن "عواقب نا گوار" آن برای جوانان هشدار می دهند.

این شورش همین امروز هم موفقیت های غیر قابل انکاری را بدست آورده است. افشای چهره واقعی سیاست های نژاد پرستی جوامع اروپایی و بویژه "امپریالیسم رومانیک" فرانسه، از اولین نتایج آن بود. اقرار شیراک به "ما از تبعیض نژادی آگاهیم"، یا "چقدر از نامه های در خواست کار که صرفاً به دلیل آدرس فرستنده راهی زباله دانی شده است" و یا "با سم تبعیض نژاد علیه اقلیت های قومی مبارزه کنیم" از یک سو و تصویب کمک های میلیاردی دولت فرانسه و اروپا برای حل مشکلات حاشیه شهری از سوی دیگر، فقط و فقط حاصل شورش وقهر جوانان محروم گتوهای فرانسه است و نه شارلاتان های سیاسی طرفدار نظم و امنیت ملی، مستقل از اینکه تا چه حد این وعده و وعده ها عملی می گردد.

اگر شورش جوانان فرانسوی را با جنبش ۶۸ مقایسه کنیم بی شک کمبود یک ارگان و مرکزیت را که خواسته های مردم ساکنان این مناطق را فورمول بندی کند مواجه می شویم، این نکته را نباید از نظر دور داشت که جنبش سال ۶۸ شورش دانشجویان، و تحصیل کرده های طبقه متوسط جامعه فرانسه بوده و بقول فرانسوی ها قیام بورژواها بر علیه سیستم بود، طبعاً آنان در فورمه کردن خواسته های سیاسی و صنفی شان مشکلی نداشتند، بر عکس ساکنین مناطق محروم از این امتیاز محرومند و این کمبود به باعث آسیب پذیری آنان در برابر حملات مخالفانش می گردد.

این حرکت آتش زیر خاکستر بود که بیرون زد و اگر هم به پایان برسد، باز هم آتش زیر خاکستر باقی خواهد ماند.

پلنگ زخمی را می ماند که پشت دیوارهای خاکستری، شهرک های خاکستری در کمین نشسته است و در انتظار فرصت بعدی است، بورژوازی فرانسه می داند که این تازه اول کار است. مجید افسر-آبان ۸۴

دفاع از کمونیسم علمی وظیفه‌ی مستمر کمونیستها است!

و اشتباهاتش، با تمام فداکاری ها و از جان گذشتگی هایش در راه سوسیالیسم که با خون میلیون ها کمونیست قهرمان رنگین گشته است، قلم بطلان بکشند و آن را لجن مالی نمایند؟ این نوع برخورد به اولین قیام بخش بزرگی از پرولتاریای جهانی یعنی انقلاب سوسیالیستی پرولتاریای روسیه، انقلابی که تجارب کمون پاریس را در پراتیک جامعه امپریالیستی - فئودالی روسیه پیاده نمود و انقلاب چین که ادامه و تکامل دهنده آن در کشوری نیمه مستعمره - نیمه فئودال بود، فقط می تواند از جانب نیروها و یا عناصری انجام گیرد که کینه آتشین از کمونیسم جانیشان را به تنگ آورده است.

ما فقط چند دستاورد از هزاران دستاورد این انقلابات را در زیر می آوریم:

۱- تحلیل مرحله امپریالیسم توسط لنین
۲- پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور که در محاصره امپریالیسم قرار گرفته، ممکن است = تجربه انقلاب روسیه.

۳- پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور عقب مانده مثل چین با انجام انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری پرولتاریا در صورت شرایط مساعد ممکن است. = تجربه انقلاب چین.

۴- در پیش برد امر انقلاب در یک کشور سوسیالیستی، در عین اهمیت دادن به بسط و گسترش تولید، مبارزه طبقاتی عمدگی دارد بدون محکم در دست گرفتن چنین مبارزه ای بورژوازی دوباره قدرت را به چنگ خواهد آورد.

۵- با وجود امکان وقوع انقلاب سوسیالیستی در دوران امپریالیسم در یک یا چند کشور، اگر انقلاب جهانی از حرکت پیش رونده باز ایستد، امکان دوام و پیش روی سوسیالیسم در این کشورها بسیار اندک و امکان ریزش مجدد آنها و دست به دست گشتن قدرت سیاسی از پرولتاریا به بورژوازی زیاد است.

۶- به علت وجود طبقات و مبارزه طبقاتی در سوسیالیسم، امکان لغو کار مزدی در مرحله اول سوسیالیسم موجود نیست. ما این مسئله را بعدا خواهیم شکافت.

۷- به علت اینکه بورژوازی در سوسیالیسم صاحب ابزار تولید نیست، سعی می نماید برای ادامه حیات سیاسی خود و ادامه مبارزه اش علیه پرولتاریا در ارگانهای دولتی و غیر دولتی به ویژه در حزب کمونیست و در رأس آن نفوذ نماید.

۸- برای پیش برد چنین مبارزه طبقاتی علیه بورژوازی دیکتاتوری پرولتاریا ضرورت تام دارد.

۹- دولتی شدن ابزار تولید در سوسیالیسم در شرایطی که بورژوازی بتواند حزب کمونیست را از درون تسخیر نماید، به حاکمیت مجدد او کمک می نماید. به این جهت ابزار تولید باید به مالکیت جمع تبدیل گردد. هنوز در این مورد پرولتاریا هیچ تجربه عملی مشخصی ندارد.

۱۰- یکی از مهمترین دستاوردهای جنبش جهانی پرولتری از زمان حیات مارکس تا کنون این است که مهمترین وسیله پرولتاریا برای رسیدن به سوسیالیسم و کمونیسم و لغو کار مزدی، حزب کمونیست، حزب پیشرو و پیش قراول پرولتاریا جهت هدایت آن در مبارزات انقلابی اش است. مارکس و انگلس در سال ۱۸۴۷ در اثر جاودانه خود "مانیفست حزب کمونیست"، برنامه اتحادیه کمونیستها را معین ساختند و در سال ۱۸۶۴ از اتحاد سازمانهای مختلف کارگری کشورهای مختلف اروپائی، انترناسیونال اول را برای هدایت مبارزات کارگران به وجود آوردند. و پس از شکست کمون پاریس روی ایجاد احزاب کارگری که روی خط انقلابی باشند، پافشاری نمودند.

حزب کمونیست شوروی براساس آموزش مارکسیسم و در شرایطی که سوسیال دموکراسی انترناسیونال دوم بیش از پیش از آموزشهای مارکسیسم فاصله گرفته و در اپورتونیسم و ریزیونیسم دست و پا می زد و کارگران اروپا را به رفرمیسم می کشاند، با معیارهای لنینی ساخته شد که خصوصیت ساختاری اش مرکزیت - دموکراتیک بود.

پرولتاریای شوروی زمانی توانست رژیم سرمایه داری - فئودالی تزاریسم را در هم بکوبد که حزب کمونیست با معیارهای لنینی رهبریش نمود. و همین طور است سرنوشت پرولتاریا و زحمتکشان چین. تمام نیروهای مختلفه بورژوازی و خرده بورژوازی از بیرون و از درون جنبش کارگری جهت جلوگیری از ایجاد چنین حزبی می کوشند. این را هر انسان شرافتمندی می تواند در تاریخ جنبش کارگری کشورها ببیند. رژیم های سرمایه داری و ماقبل سرمایه داری یورش های وحشیانه خود را علیه جنبش های کارگری در درجه اول جهت نابودی احزاب کمونیست و کشتار کمونیست های متشکل، سازمان می دهند. نزدیک ترین مثالش تهاجم جمهوری اسلامی بعداز انقلاب به سازمانهای کمونیستی و کشتار کمونیست هاست.

آدمهائی مثل پایدار هم به نام طبقه کارگر در ایجاد چنین حزبی اخلاص نموده آن را نفی می نمایند:

"فرقه گرایان متحزب از همه سو فریاد

واحزبا، واحزبا سر می دهند و در کار شعله ور نمودن جبهه خصومت با جنبش لغو کار مزدی توده های کارگر به دنبال جا و مکان می گردند." (زنده باد...)

این است برخورد غیرمسئولانه ای یک پسا مدرنیست ذهنی گرا، به نقش و اهمیت حزب کمونیست لنینی در جنبش کارگری.

ما برخورد جناب پایدار به این دستاوردها را دیدیم. او ظاهرا مارکس را قبول دارد زیرا در زمان او انقلاب سوسیالیستی در جریان نبود. کمون پاریس نیز یک انقلاب سوسیالیستی نبود. پایدار با تمام انقلابات و جنبش های سوسیالیستی سر دشمنی دارد. تمام تئوریسین های بعد از مارکس نیز که جنبش های کارگری و انقلابات عظیمی را رهبری کردند را نیز نفی می کند. او با تظاهر به چپ در این مورد با بورژوازی تمام کشورها هم موضع است. او موضع راست دارد نه چپ و چراغ را به چپ می زند که به راست بپیچد.

(۲) - او سرنگونی بورژوازی را توسط پرولتاریائی که در رهبریش حزب کمونیست باشد، نمی خواهد.

"آیا باید به فرقه های سیاسی دموکراسی خواه چپ نما و ساز و برگ دروغین داعیه های کارگری آنها دل داد و به شعارهای سرنگون باد و برقرار باد آنها دل خوش کرد؟" (همانجا)

"مهر و موم شدگان سکنهای حزبی و گروهی از همه سو بلوا راه خواهند انداخت که پس سرنگونی دیکتاتوری و گرفتن دموکراسی چی خواهر شد؟" (همانجا)

"طبقه کارگر ایران همانگونه که پیش تر گفتم از افتادن به دنبال سرنگونی طلبی فرا طبقاتی و تبدیل شدن به ارتش ذخیره اپوزیسیون های متنوع بورژوازی تجربه های بسیار تلخ دارد." (همانجا)

آقای پایدار، احزاب و سازمانهای جنبش کمونیستی را سکنهای حزبی و مهر و موم شدگان سکنهای حزبی و گروهی می نامد و به این وسیله درک نازل خودش را از تاریخ جنبش کمونیستی ایران نشان می دهد.

اگر ما کمی به نقل قول سوم دقت کنیم به چند کلمه برخورد می کنیم "سرنگونی طلبی فرا طبقاتی"

واژه "فرا طبقاتی" مطلقاً در فرهنگ کمونیستی وجود ندارد. سازمانها و احزاب کمونیستی ایران دارای برنامه کوتاه مدت و بلند مدت هستند. اکثر این سازمانها تحلیل تقریباً نزدیکی از ساختار جامعه ایران دارند. طبقه پیشرو، متحد این طبقه، طبقات میانه، موضع گیریهای این طبقه در انقلاب،

لغو دستاوردهای... بقیه از صفحه یازدهم

مرحله انقلاب، جامعه بعد از انقلاب (سوسیالیسم) و وجود مبارزه طبقاتی در سوسیالیسم را همه قبول دارند. از سرنگونی نیز که صحبت می شود، پرولتاریا را طبقه، پیشرو و پرچم داری می دانند که در جریان انقلاب مهر خود را بر همه چیز خواهد زد. افشار زحمتکش جامعه پشتیبان پرولتاریا در انقلاب و ...

چنان چه ملاحظه می شود، ما، در سرنگونی، چیز فرا طبقاتی نداریم. البته برای آقای پایدار هدف وسیله را توجیه می کند. اگر او حتما باید جنبش کمونیستی ایران را تخطئه کند، چه اشکالی دارد که دروغی هم بگوید و سردرگمی ای هم در درون طبقه ای ایجاد کند. البته از پایگاه انقلابی ترین قشر پرولتاریای ایران شعبه سوند!! اینها بودند آن چیزهایی که پایدار نمی خواهد.

او چه چیز را می خواهند؟

"اما جنبش ضد سرمایه داری و لغو کار مزدی کارگران جنبشی واقعی، از همه جنبش ها واقعی تر ... توده های وسیع فروشنده نیروی کار دنیاست." (همانجا) کارگر به مجرد شروع کار در کارخانه و یا کارگاه، یعنی به مجرد آغاز فروش نیروی کارش در عمل، به علت تضاد ذاتی کار و سرمایه، به طور عینی با سرمایه دار و سرمایه داری در تضاد قرار می گیرد. این یک تضاد عینی است که در بطن کار نهفته است و نه در بطن آگاهی. در این مرحله کارگر عادی، نظام را نمی شناسد. زیرا شناختن نظام با بدیل اش یعنی شناخت سوسیالیسم امکان دارد. به این جهت لازمه آگاهی به نظام سرمایه داری، در درجه اول آگاهی به نظام سوسیالیستی است. کارگر به علت تقسیم روز افزون کار حتی تولید کل پروسه کار را نمی بیند. از این رو نسبت به محصولی که نهایتاً توسط چندین کارگر و در چندین پروسه کار تولید می شود بیگانه می گردد. این پروسه کار حامل هیچ آگاهی عمومی از نظامی اجتماعی موجود برای کارگر نمی باشد. زندگی اجتماعی و مبارزه کارگران در پروسه تولید همبستگی اجتماعی آنها را به وجود می آورد. این حرکت همبسته به طور دائم توسط نیروهای قهریه رژیم سرمایه داری سرکوب می گردد. به این جهت کارگران در مبارزه اقتصادی با سطحی از مبارزه

دهند. در جامعه کمونیستی به علت نبودن طبقه ای به نام طبقه کارگر، کار مزدی هم نمی تواند وجود داشته باشد. به همین دلیل کمونیستهای جهان در کوشش و تلاش رسیدن به سوسیالیسم و سپس جامعه بی طبقه و در نتیجه لغو کار مزدی هستند.

ولی آقای پایدار می گوید در حال حاضر "جنبش لغو کار مزدی جنبش اجتماعی توده های کارگر دنیا..." از آنجائی که جنبش کمونیستی هنوز نتوانسته است این آگاهی را در پراکنش جنبش کارگری به آگاهی توده های کارگر تبدیل سازد، یک نتیجه بدست می آید که این آگاهی یعنی جنبش "لغو کار مزدی" می بایست از مبارزه اقتصادی و سیاسی در سطحی که توضیح آن رفت، حاصل شده باشد. این درک چیزی نیست غیر از یک اکونومیسم علاج ناپذیر در غر و غمزه های چپ. این خط در جنبش کارگری خطی است راست. شاید آقای پایدار فکر می کند که چون خودش به این "آگاهی" رسیده است پس قاعدتاً جنبش کارگری نیز باید رسیده باشد. اگر چنین است ایشان دوچار مالخیولیا شده است.

راهی که ایشان برای رسیدن به لغو کار مزدی پیشنهاد می کند چنین است:

محتوای مقاومت جنبش لغو کار مزدی علیه تهاجم بورژوازی و سکت های حزبی "اول از همه خطاب به سرمایه داران و دولت آنها که: لطفاً خاموش باشید و صبر کنید و گوش فرا دهید. ما فقط بخش بسیار بسیار ناچیزی از سلسله جنبان عظیم محصول کار و تولیدمان را مطالبه کرده ایم. تازه این آغاز کار است.

پس از آن خطاب به همه که ما تا کی باید از گرسنگی و فقر و فلاکت ناشی از استثمار کاپیتالیستی بمیریم؟ ... اما این را بدانید که ما قدرتی عظیم در دست داریم. چرخ تولید را در همه جا از کار خواهیم انداخت، دست به اعتصاب خواهیم زد...

سوم اینکه چرا عوامفریبی می کنید چرا این همه ریا کنید، چرا معنی کارگر نان ندارد را این می دانید که کارگر نباید با سرمایه داری مبارزه کند...

چهارم اینکه راه سرنگونی بورژوازی از اینجا می گذرد، نه از شوره زار و کویرهای خشک دمکراسی. این جنبش لغو کار مزدی است که باید دولت بورژوازی را سرنگون کند و سازمان شورائی کار مدنیت کمونیستی را مستقر سازد. شما شیپور را از سر گشادش

سیاسی آشنا می شوند. آنها با دولت آشنا می شوند و در هر حرکتشان با نیروی قهریه آن روبرو می گردند. از این نقطه نظر است که لنین می گوید: "همه موافقتند که سطح آگاهی سیاسی طبقه کارگر را باید بالا برد. حال این پرسش مطرح می شود که این کار را چگونه باید انجام داد و برای انجام آن چه وسائلی لازم است؟ مبارزه اقتصادی کارگران را فقط درباره مسائل مربوط به رفتار دولت با طبقه کارگر "به فکر می اندازد" و به این جهت هر قدر که بکوشیم تا "به همان مبارزه اقتصادی خصلت سیاسی بدهیم" در چارچوب چنین وظیفه ای هر گز نخواهیم توانست سطح آگاهی سیاسی کارگران را بالا ببریم. "لنین - چه باید کرد منتخب آثار یکجلدی، ص ۶۳) به همین دلیل است که طبقه کارگر چند صد سال است که مبارزه اقتصادی و سیاسی در سطحی که گفته شد، به پیش می برد، بدون اینکه رژیم سرمایه داری را زیر علامت سؤال ببرد. فقط آنجائیکه نیروی آگاه و پیشروی کمونیستی جنبش کارگری را به جنبش عمومی علیه نظام سرمایه داری وصل کرد و توانست بدیل سوسیالیستی را در تئوری و قانونمندی در مقابل سرمایه داری قرار دهد و طبقه کارگر را روی آن متحد کند، توانست رژیم سرمایه داری را سرنگون و دیکتاتوری پرولتاریا را بنا نهد. در نتیجه در این شرایط که بدیل سوسیالیسم بر اثر نفوذ بورژوازی (روبیونیسم) سرنگون شده، کمونیست ها بر اثر تشنیت ایدئولوژیک سیاسی هنوز نتوانسته اند با طبقه کارگر پیوند برقرار کنند، گفتن "هر کارگری وقتی می بیند که سرمایه تمامی محصول رنج و مرارت و کار و تولید او را سرمایه و سود می سازد، آماده پیکار با سرمایه داری است." جز اکونومیسم صرف و بسته بندی شده در لفافه چپ چیزی نیست.

در جهان کنونی و منجمله ایران، به طور واقعی یک جنبش لغو کار مزدی وجود دارد. این جنبش را جنبش کمونیستی می گویند و بر پرچم پر افتخارش هم نوشته شده است "هر کس به اندازه کارش و هر کس به اندازه احتیاجش".

کمونیستها موظف هستند هر جنبش اجتماعی چه درون طبقه کارگر و یا زحمتکشانشان دیگر، هر فعالیت متشکل چه در درون تشکیلات پرولتاری و یا غیر پرولتاری را به سطح مبارزه ضد سرمایه داری ارتقاء

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتاری!

دمیده آید.“ (همانجا)

و برای این سرنگونی "ما به تشکیلاتی بسیار آهنین، بسیار پر صلابت، نیرومند و با ظرفیت پیکاری سخت سترگ احتیاج داریم.“ (همانجا) و این تشکیلات پر صلابت را چنین توضیح می دهد "تشکیلات شورائی سراسری ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی توده های طبقه ما تشکیلاتی منزله از وجود بتکده ها، بت های حرفه ای و اتحادیه ایست. در این جا آحاد کارگران در متن پیکار مستمر علیه سرمایه کلیه امور این پیکار را نیز متحد و رفیقانه و انسانی می اندیشند و با هم مشورت می نمایند.“ (همانجا)

این تشکیلات بیشتر به جمهوری افلاطون و یا بهشت محمد شبیه است تا به یک تشکیلات پر صلابت پرولتری. در این تشکیلات آنچه که از قلم افتاده است مبارزه حاد، سرسخت، درنده و گاهی خونین طبقاتی است. البته باید محترمانه خدمت پایدار عرض شود که وقتی می گوئیم ما در جامعه طبقاتی هستیم، معنی اش این است که بند بند این جامعه، تک تک سلولهایش، افکار هر انسان عضو، تمام تشکیلات های عربض و طویلش درگیر این مبارزه طبقاتی است و به طریق اولاً در سازمانهای کارگری از همه جا حادثر و بی رحمانه تر است. بر سر راه و خط سیاسی و تاکتیک نه صلح است، نه آشتی و نه صفای "انسانی". مبارزه است و مبارزه است و مبارزه. در عین حال تشکیلات ایشان نه خط و ربطی دارد و نه مناسبات درونی اش روشن است

البته در صفحه ۲۴ مقاله اش اشاره ای به این مبارزه شده است. "در شرایط موجود رفرمیسم راست و چپ با تمام توان می کوشند... "البته و صد البته بد نبود اگر در کنار مبارزه علیه رفرمیسم راست و چپ - منظور او از رفرمیسم چپ، حزب توده نیست بلکه سازمانهای کمونیستی راستین ایران است - به تلاشهای ایده نولوژیک - سیاسی و سازمانی سازمانهای مخفی دولتی هم اشاره ای می شد. به نظر می رسد برای پایدار مبارزه علیه سازمانها و احزاب کمونیستی در این تشکیلات مقام اول را دارد.

جناب پایدار حتی وحدت کمونیست ها را هم در این تشکیلات پر صلابت نفی نمی کند. فقط اشکال کار در این است که ایشان بر دستاوردهای جنبش کارگری و انقلابات بزرگ پرولتاریا قلم قرمز می کشد. او حزب لنینی را که بر مبنای مرکزیت دمکراتیک

ساخته می شود و سه سبک کار حزبی : از پیوند فشرده با توده ها، انتقاد و انتقاد از خود و تلفیق تئوری با عمل را بکار می برد، نفی می کند.

از سوی دیگر سرنگونی، نیروی رزمنده مسلح توده ای می خواهد. برای تدارک آن باید یک سازمان همه جاگیر که نه فقط در بین طبقه کارگر بلکه در بین دهقانان فقیر، خوش نشینان ده، بیکاران، طبقات تحصیل کرده و ... نفوذ داشته باشد، وجود داشته باشد. این سازمان چیزی غیر از حزب نمی تواند باشد. چنین حزبی را پایدار نفی می کند. مسئله دیگر سرنگونی است. چه چیزی را باید سرنگون کرد؟ دولت بورژوازی را. این از بدیهیات است. چه چیزی را باید به جای آن ساخت. لنین می گوید دیکتاتوری پرولتاریا. یعنی ابزار قهر و حاکمیت پرولتاریا علیه بورژوازی و کشیدن جامعه به سمت کمونیسم. ولی در طرح و تئوری پایدار کوچکترین صحبتی از دیکتاتوری پرولتاریا دیده نمی شود.

حال ببینیم درک جناب پایدار از جامعه سوسیالیستی چیست و اوضاع را چگونه می بیند.

" این جنبش لغو کار مزدی است که باید دولت بورژوازی را سرنگون کند و سازمان شورائی کار مدنیت کمونیستی را مستقر سازد. " (همانجا)

"افق مبارزه برای جنبش ضد سرمایه داری یک تصویر دقیق، کنکرت، مادی و ریاضی از پروسه کار و تولید اجتماعی طبقه کارگر در جامعه موجود و راه حل شفاف برنامه ریزی سوسیالیستی مبتنی بر محو کار مزدی همین پروسه کار و تولید، توسط سازمان شورائی دخالت سراسری آحاد شهروندان است." (همانجا)

به این ترتیب در جامعه سوسیالیستی آقای پایدار یک سازمان شورائی کار وجود دارد که در عین حال مدنیت کمونیستی را مستقر می سازد. محو کار مزدی نیز باید توسط سازمان شورائی دخالت سراسری آحاد شهروندان صورت گیرد. کاملاً روشن است که از دیدگاه این جناب این سازمان شورائی دولت پرولتری نیست. زیرا فقط سازمان شورائی کار است. دولت پرولتری که از نمایندگان شوراها تشکیل شده است، دیگر فقط سازمان کار نیست. بلکه سازمان ساختمان سوسیالیسم، اداره کننده ارتش، پلیس، دستگاههای اداری، زندانها، سازماندهنده مبارزه طبقاتی علیه تلاشهای خرابکارانه بورژوازی و خرده بورژوازی از داخل و

امپریالیسم از خارج و سازماندهنده تکامل فرهنگی مجموعه جامعه است. زمانی که ما نتوانیم درک خود را تا این اندازه از دولت توسعه بدهیم و فقط بخواهیم در سوسیالیسم سازمان شورائی کار را برقرار کنیم، عملاً پرولتاریا را در مقابل بورژوازی خلع سلاح کرده ایم. با فحاشی به دستاوردهای پرولتاریای جهانی که توسط لنین فرموله شده و قلم پردازی نیز نمی تواند این نقیصه را از بین ببرد.

حال بر می گردیم به آحاد شهروندان. مهمترین کاری که انقلاب سوسیالیستی انجام می دهد، سرنگون کردن بورژوازی و به حاکمیت رساندن پرولتاریا است. از این جهت در جامعه سوسیالیستی، هم پرولتاریا وجود دارد و هم بورژوازی از قدرت ساقط شده. هم خرده بورژوازی شهر و ده وجود دارد و هم روشن فکران. همچنین ایده ها و اندیشه های تمام طبقات نیز در قالب سنت و رسوم و مذهب و غیره در این جامعه وجود دارند. خطر بورژوازی در جامعه سوسیالیستی صد چندان می شود. زیرا او که دیگر صاحب ابزار تولید نیست و به صورت گذشته قابل لمس نمی باشد، از هزار راه در صفوف پرولتاریا رخنه می نماید. در این شرایط جناب تئوریسین ما می خواهد محو کار مزدی را توسط سازمان شورائی دخالت سراسری آحاد شهروندان محقق گرداند. این شهروندان نازنین هم که در شوره های کار دخالت سراسری دارند فقط پرولتر نیستند. آحاد بورژوازی و خرده بورژوازی هم هستند. و شما با این آحاد می خواهید کار مزدی را لغو بفرمائید. این ایده در جنبش کمونیستی سابقه تاریخی دارد. این اندیشه به کیش مات پرولتاریا در مقابل بورژوازی می انجامد.

لغو کار مزدی در بالاترین مرحله تکامل تاریخی پرولتاریا صورت می گیرد. زیرا وقتی کار مزدی در میان نباشد، پرولتاریائی هم دیگر در کار نیست. به این جهت لغو کار مزدی بلافاصله بعد از سرنگونی بورژوازی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا امکان ندارد. مبارزه طبقاتی باید تا به آنجا پیش رود که بورژوازی در جامعه جهانی ریشه کن شود. به بیان دیگر پرولتاریا و دولت اش نیز صحنه تاریخ را ترک نکند. در آن لحظه دیگر کار مزدی به طور کامل لغو گردیده است.

هارنیکر رئیس "مرکز تحقیقاتی جنبشهای مردمی در آمریکا لاتین" (در هاوانا)، درباره چگونگی مبارزات قهرآمیز توده ای کلمبیا چنین گفت: آن چیزهایی که انقلاب مسالمت آمیز را نا ممکن می سازند، انقلاب قهر آمیز را اجتناب ناپذیر می سازند."

ولی آن ویژهگی که انقلاب در کلمبیا را در اوضاع کنونی کم نظیر و قابل بررسی بیشتر می سازد نقش مهم و تأثیر گذار عنصر دهقان در آن است. تا آغاز دهه ی ۱۹۶۰، در اکثر انقلابات کشورهای حاشیه ای (پیرامونی) دهقانان نیروی عمده جنبشها را تشکیل می دادند. انقلابات چین، ویتنام و الجزیره نمونه های برجسته ای هستند که دهقانان در آنها نیروی عمده کل جنبشها را تشکیل می دادند. ولی در چهل و پنج سال گذشته (۱۹۶۰-۲۰۰۵) به خاطر تشدید روند جهانی شدن سرمایه که منجر به ریشه کن ساختن دهقانان و گسیل میلیونها دهقان به شهرها، تعداد آنها در انقلاب بطور قابل ملاحظه ای کاهش یافت. امروز در کشورهای پیرامونی- حاشیه ای مثل ایران، ترکیه، اندونزی، مالزی و... در صد دهقانان نسبت به در صد "شهروندان" بهطور قابل ملاحظه ای به زیر پنجاه در صد جمعیت آن کشورها نزول یافته است. بر عکس در بعضی از کشورهای پیرامونی حاشیه ای در صد دهقانان نسبت به کل جمعیت یا پنجاه در صد و یا بهطور قابل ملاحظه ای بالای ۵۰٪ جمعیت را هنوز تشکیل می دهند. کلمبیا یکی از آن کشورها در منطقه آمریکا لاتین است. واقعیت این است که هنوز نصف جمعیت ۶ میلیارد دو نیم جهان را دهقانان تشکیل می دهند که زندگی شان به خاطر حمله فرامی های سرمایه به محیط آنان به خطر افتاده است. این دهقانان در کشورهایی مثل نپال ۷۲٪، بنگلادش ۶۸٪، کلمبیا (۶۸٪) و... جمعیت را تشکیل می دهند. به جهت منطق حرکت سرمایه برای انباشت هر چه بیشتر، دهقانان در مقابل پروسه ای قرار گرفته اند که سمیر امین آن را "پروسه فقر سازی" می نامد. در اکثر این کشورها ما شاهد مقاومت ها و مبارزات وسیع توده های دهقانی بر علیه هجوم فرامی ها و بازار نئولیبرال سرمایه داری هستیم. کلمبیا امروز در جهان در صدر این کشورها قرار گرفته است. در کلمبیا نه تنها دهقانان بدنه اصلی جنبش سوسیالیستی فارک را تشکیل می دهند، بلکه از دوازده ستاد رهبری مبارزات، هشت ستاد تحت رهبری خود دهقانان است.

عدم همکاری و نزدیکی با دولت مرکزی و حمایت از جنبش فارک، کشته شده اند.

پیروزیها و گسترش محبوبیت فارک را باید در بطن چندین علت جستجو کرد. یکی از این علت ها را باید در ایدئولوژی حاکم در رهبری فارک دید. رهبران فارک که به ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم مسلح هستند، عمدتاً خود از میان دهقانان برخاسته و پیشینه ی مبارزاتی نزدیک به چهل سال گذشته مردم کلمبیا را دارا می باشند. رهبران جنبش فارک با این که سازمان زبده و مستقل خود را در جریان مبارزاتی چهل سال گذشته بنا ساخته اند، ولی با تمام نیروهای ضد رژیم اتحادیه های کارگری، دانشجویی و مراکز مذهبی و سازمانهای غیر دولتی (NGO) ها و ... رابطه حسنه داشته و با آنها همکاری می کنند. اعضای فارک که ناشناخته هستند، در تظاهرات کارگری، دانشجویی و زنان شرکت فعال داشته و در میان توده ها به خاطر مردم داری، تواضع، همدردی و کمک رسانی شهرت یافته اند.

رهبران جنبش فارک با این که معتقد به تسخیر قدرت از طریق قهر انقلابی هستند ولی به پیروان "راه آزادی" که در حال حاضر علاقه دارند شیوه های مسالمت آمیز و قانونی را انتخاب کنند، احترام می گذارند. این امر در مورد هم بستگی با دیگر جنبشهایی که در دیگر کشورهای آمریکای لاتین جریان دارد نیز صدق می کند. رهبری فارک با دولت هوگو چاوز که خواهان استقرار سوسیالیسم در ونزوئلا از طریق اصلاحات، رعایت قانون اساسی و پیشبرد طرق مسالمت آمیز است، روابط دوستانه دارد و به روند "انقلاب بولیوی" در ونزوئلا احترام می گذارد. شایان توجه است که چاوز نیز با این که در مبارزه علیه نابرابری و نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم) راه مسالمت آمیز پارلمانی و قانونی برگزیده، به جنبش فارک که اساساً یکی جنبش کهن سال چریکی- دهقانی و قهرآمیز است، احترام گذشته و به پناهجویان فارک و دیگر فعالین سیاسی کلمبیا که در نتیجه پی گرد شبه نظامیان از مرزهای کلمبیا- ونزوئلا گذشته و به کشور ونزوئلا پناه می برند، مسکن و آذوقه و اجازه اقامت در ونزوئلا می دهد.

هوگو چاوز با این که راه مسالمت آمیز و قانونی را در انقلاب ونزوئلا برگزیده، ولی از مبارزات فارک در کلمبیا حمایت می کند. او در مصاحبه ی معروف خود با مارتا

شمال کلمبیا) نزدیک مرز کلمبیا و ونزوئلا نیروهای نظامی دولت مرکزی را طی یک شکست قابل ملاحظه ای وادار به عقب نشینی ساخته و کلیه ایالت پوتامایو را به تصرف خود درآورد (رجوع کنید به نشریه "مانتلی ریویو" شماره سپتامبر ۲۰۰۵، صفحه ۳۱).

رژیم کلمبیا که با حمایت نیروهای ویژه ی نظامی آمریکا، جنگی بزرگ علیه فارک تحت نام "طرح پاتریوتو" را به پیش می برد، یکی از دولتهای معدودی در آمریکا لاتین است که به مامورین آمریکایی اجازه می دهد که در دستگیری، بازپرسی و شکنجه ی اسیران در زندان شرکت فعال داشته باشند. شکنجه علیه زندانیان فارک که عمدتاً توسط شبه نظامیان کلمبیا به مورد اجرا گذاشته می شود، تحت نظارت نیروهای ویژه ی نظامی آمریکایی دوره های آموزش در زمینه های آزار و اذیت، تفتیش عقاید و شکنجه های جسمی و روحی زندانیان را گذرانده و طبق دستور آنان عمل می کنند. اکثر این زندانیان، جنگجویان چریکی متعلق به فارک نیستند بلکه متعلق به اتحادیه های کارگری در شهرهای مختلف کلمبیا بوده و هر از گاهی در جهت مطالبات مردهای عقب افتاده خود به تظاهرات خیابانی متوسل می شوند. به همان نسبت، در نواحی روستایی نیز اکثر زندانیان به خانواده های روستائین و دهقان تعلق دارند که سمپات و طرفدار اصلاحات فارک در زمینه های آموزش و پرورش، بهداشت و ... (که جنبش فارک در این نواحی به مورد اجرا گذاشته است) می باشند. در مقام مقایسه، دهقانان کلمبیا که همراه با دیگر روستائین ۶۸٪ جمعیت نزدیک به بیست میلیون نفری آن کشور را تشکیل می دهند، بیشتر از تهی دستان شهری مورد ستم و آزار از طرف شبه نظامیان قرار گرفته اند. هم در دوره "طرح کلمبیا" (سالهای حکومت کلینتون) و هم در دوره "طرح پاتریوتو" (سالهای رژیم بوش) نیروهای ویژه ی نظامی آمریکا، با کمک شبه نظامیان کلمبیایی، بهطور متناوب در شب ها به روستاها حمله کرده و تحت نام "مبارزه علیه مواد مخدر" نیز با عملیات سم پاشی باعث بیماری و مرگ صدها دهقان و روستائین شده و همچنین اعضای اتحادیه های کارگری، دانشجویان و دانش آموزان در شهرهای کلمبیا نیز، به خاطر

دموکراسی در خارج از محدوده طبقاتی بی معناست!

جنبش فارک.... بقیه از چهاردهم

این ویژگی در رهبری باعث شده است که جنبش فارک موفق شود که نزدیک به ۵۰٪ جمعیت شهرها را (که همان دهقانان سابق روستاها هستند که در دو دهه پیشین به خاطر روند تشدید جهانی شدن سرمایه و کالا سازی مواد کشاورزی به شهرها کوچ کرده و به خیل بی‌کاران پیوسته و در بی‌غوله ها و زاغه ها زندگی می‌کنند) به سوی جنبش جلب کرده و با مقاومت و مبارزات قهرآمیز خود "امپراطور" نظام جهانی سرمایه را در "باتلاق نظامی-سیاسی" دیگری که فعلاً "نامرئی" و "پنهان" است، فرو ببرد. این جنبش نه تنها نشان می‌دهد که یک "حمایت آگاهانه طبقاتی" از انقلاب می‌تواند در میان مردمی که بطور جدی قربانیان نظام جهانی سرمایه را تشکیل می‌دهند، بوجود آید، بلکه با ایجاد همبستگی و استمرار مقاوم موفقیت آمیز یک جنگ انقلابی توده ای چریکی می‌تواند مثل گذشته به عنوان یک بدیل در جغرافیای سیاسی جهان معاصر مطرح باشد

پایان.

نادر - ۱۰ نوامبر ۲۰۰۵

نامه ای انتقادی.... بقیه از صفحه ۱۶

۱- حمایت‌های پشت این کمپین واقعی نیستند. چراکه در تظاهرات و فعالیتهای کارگری شرکت ندارند.
۲- عدم همخوانی با سطح رشد مبارزات کنونی: مثلاً شرکت واحد و یا انقلاب در مقایسه با مبارزه پارلمانی.
۳- در ایران کسی از این کمپین مطلع نشد. هدف قانع کردن مخاطبان گروههای چپ بر وضع فعلی است.
- حمایت واقعی از طبقه کارگر مستلزم مرزبندی قاطع و مبارزه بی امان با رویزونیستها و اپورتونیستهای است که این بازیها را به راه می‌اندازند. کسانی که دیروز از انقلاب مداوم سخن می‌گفتند، امروز از رفرمیسم راستهای جنبش کارگری هم عقب تر افتاده‌اند.
- دل خوش کردن به امضاء و ...
از این نکات بروشنی معلوم می‌شود که منقد، نفی این کمپین را مدنظر دارد. ما مخالف چنین برخورد یک جانبه‌ای هستیم و دلایل مخالفتمان را در زیر توضیح خواهیم داد. اما قبل از آن دیدگاه حزب رنجبران ایران را از شرکت در این کارزار می‌آوریم:

رفقا و دوستان گرامی، سلام

باخبر شدیم که کمیته‌ای به نام "کمیته هماهنگی" در استکهلم، هفته همبستگی با کارگران ایران را در هفته اول ماه اکتبر برگزار می‌کند.

ضمن توافق با آکسیونهایی که در خارج از ایران در دفاع از منافع و حقوق کارگران صورت می‌گیرند و از جمله ابتکار عمل شما، توجه تان

را به این واقعیت جلب می‌کنیم که اگر قرار است کمک موثر مادی و معنوی در خدمت به کارگران ایران صورت گیرد، این امر ایجاب می‌کند که چنین حرکتی تا حد ممکن باتشکیل کمیته‌ای مرکب از تعداد هر چه بیشتر نمایندگان تشکلهای و احتمالاً برخی از شخصیت‌هایی که در راستای فوق فعالیت می‌کنند، همراه شود تا از خرده‌کاریهای بی‌مورد کاسته شده و نه تنها نتیجه کار مطلوب گردد بلکه در عین حال درسی باشد برای این که از دامنه گروه‌گرایی‌های موجود که به طور جدی مضر به پیش روی جنبش کارگری ایران هستند، کاسته شود. شما شاهد هستید که برخی نیروها نیز مشغول همین نوع کار هستند و مراجعه به تشکلهای حزبی و سندیکاهای کارگری و یا موسسات دموکراتیک از جانب نیروهای متعدد ایرانی برای هدفی واحد، ممکن است غیرجدی بودن آکسیونهایی از این قبیل را در نظر خارجی‌ها سبب شود.

موفقیت باشید. ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۵ - از طرف حزب رنجبران ایران - ابراهیم

۱- این موضع نشان می‌دهد که حزب رنجبران ایران در دفاع از خواسته‌های مطالباتی (اعم از اقتصادی، رفاهی، دموکراتیک و ...) در خارج از کشور و مشخصاً کارزار "کارگران ایران تنها نیستند"، خواستار تلاش هر چه بیشتر ممکن تشکلهای و افرادی است که حاضرند گامی هر چند کوچک در دفاع از حقوق پایمال‌شدهی کارگران و زحمتکشان، بردارند. مسئله مرکزی در چنین مبارزاتی خواسته‌های کارگری است و نه مواضع متفاوت تشکلهای و افراد. حتماً اگر بورژواها و خرده‌بورژواهای دموکراتی که مستقیماً در سرکوب کارگران و زحمتکشان شرکت نکرده و حاضر به پیوستن به چنین جنبش‌هایی باشند، تاکتیک درست پرولتری حکم می‌کند که نباید دست همکاری دراز شدهی آنان را پس‌زد. در غیر این صورت، فقط شسته و رفته‌های "تاب" به فرض وجودشان - باقی خواهند ماند که به حکم مادی بودن حرکت تاریخ، فریادهای شان به‌جائی نخواهد رسید.

برخورد سکتاریستی به مسایل و خواسته‌های مشخص جنبش کارگری و منحصر نمودن آن به پیشروان این جنبش، در عمل به مفهوم فلج ساختن فعالیتهای خواهد بود. امروز دعوت از دانش‌جویان، معلمان، زنان، جوانان، نویسندگان، هنرمندان و روزنامه‌نگاران برای دفاع از خواسته‌های کارگری شعار درستی است. اما این بدان معنا نیست که کلیهی این اقشار اجتماعی پیشرو بوده و مرزبندی با رویزونیسم و اپورتونیسم و غیره دارند. مبارزه حول اصول انقلابی را نمی‌توان با مبارزات تاکتیکی قاطی نمود. در اولی حداکثر اصولیت و در دومی حداکثر نرمش‌پذیری، اجباری است.

۲- مبارزه علیه رویزونیسم و اپورتونیسم، مبارزه‌ای است در چارچوب اصول و اساساً استراتژیک. زیرا غلبه این‌گونه دیدگاهها و سیاستها بر جنبش کارگری، این جنبش را در مبارزه علیه حاکمیت سرمایه‌داران و تحقق انقلاب سوسیالیستی و ساختن سوسیالیسم ناکام می‌کند.

البته در مبارزات مشخص تاکتیکی هم، نظرات رویزونیستی و اپورتونیستی را باید قاطعانه نقد کرد. اما به طور مشخص در کمپین "کارگران ایران تنها نیستند"، خواسته‌هایی نظیر:

- احقاق تمام مطالبات کارگری از جمله حق اعتصاب، حق ایجادتشکل مستقل کارگری، حق بیان و تجمع؛
- پایان بخشیدن به تمام حملات فیزیکی، دستگیریها، شکنجه و کشتار کارگران و زحمتکشان در کارخانه ها و در شهرهای کردستان؛ آزادی بدون قید و شرط تمام زندانیان سیاسی و پایان‌دهی به هرگونه شکنجه روحی و جسمی و صدور احکام قصاص، سنگسار و اعدام؛

- ممنوعیت کار کودکان؛

- لغو قوانین ضد زن و مردسالار و برسمیت شناختن برابری زن و مرد در کلیه شئون اجتماعی؛

- اخراج نمایندگان جمهوری اسلامی از سازمان جهانی کار و سایر مجامع کارگری؛ (به نقل از قطعنامه پایانی فعالیتهای کمپین - ۲۰ اکتبر ۲۰۰۵)

عادلانه و دموکراتیک هستند که عدم دفاع از این قطعنامه - صرفنظر از این‌که چه تشکلهای یا افرادی از امضا کنندگان آن هستند - و چه اهدافی را دنبال می‌کنند، به معنای عدول از دفاع از خواسته‌های ابتدایی به حق کارگران و یا بی تفاوتی نسبت به مبارزات موجود آنها، می‌باشد که اساساً امروزه حول همین نکات صورت می‌گیرند.

طبعاً اگر نویسندگان این قطعنامه تمام خواسته‌های کارگری را در این نکات خلاصه می‌کردند، افشای این نظر و نه خود این خواسته‌ها و مبارزه مشخص علیه این دیدگاه و انحراف اپورتونیستی ضروری می‌شد.

۳- در تدارک این کمپین بدون تردید شیوه نادرست و بی‌مبالاتی سیاسی نقش داشته است. این که سه تشکل سیاسی، بدون مشورت با دیگر نیروهای سیاسی و با تماس با چند سازمان دموکراتیک و جنبه واحدی و با عجله اعلامیه اول را در آورده و از دیگران دعوت می‌کنند تا از این آکسیون حمایت کنند، از تناقضی جدی برخوردار است. زیرا اگر معتقد نبودند که دیگر نیروهای سیاسی حاضر به همکاری در سازماندهی این حرکت نیستند و خود مستقلاً این حرکت را باید جلو ببرند، در آن صورت چه احتیاجی به حمایت خواهی بود؟

می‌توان سبک کار گروه‌گرایی را که در پیشبرد این آکسیون اخلاص کرد، مورد نقد قرار داد. برخی از سازماندهندگان اولی این کمپین هم در این راستا، انتقاد از خود کردند.

۴- ممکن است گروه‌هایی (چه از سازمان‌دهندگان و چه از حمایت‌کنندگان) هدفشان از امضا کردن، قصد مطرح نمودن خود باشد، اما چنین موضعی به‌غایت نادرست و کاسب‌کارانه است و منافع کل جنبش کارگری را فدای منافع گروهی می‌کنند. چنین گروه‌هایی دیر یا زود شناسایی شده و طرد خواهند شد. در غیر این صورت،

لغو دستاوردهای پرولتاریا زیر لوای لغو کار مزدی

نوع تعرض توده های کارگر علیه سرمایه داری تا قبل از سرنگونی دولت بورژوازی، مهر مخدوش نمودن سوسیالیسم را حک می کند. (همانجا)

در مورد جنبش لغو کار مزدی چنین می نویسند "قطعه عزیمت این جنبش بالعکس، خروج از سنت ها، سیاستها، راهبردها، ساز و کارها و کل تنیده های سیاسی دیرپائی است که از دوره حیات انترناسیونال دوم تا امروز توسط سوسیال دموکراسی و رفرمیسم درون جنبش کارگری، توسط کمینترن و اردوگاه سرمایه داری دولتی، ... بر روند مبارزه طبقاتی کارگران دنیا تحمیل شده است. خیزش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی در پیشینه حضور تاریخی خود خیزشی در امتداد انترناسیونال اول، کمون پاریس، شوراهای کارگری ضد سرمایه داری در روسیه و افت و خیز همیشه جاری سرمایه ستیز توده های عاصی کارگر در

امکانات اجتماعی معادل با ۶۰۰۰۰۰۰ کرون سوئد در هر سال را، برای هر خانواده ۴ نفری این دنیا تولید می کنند. ... در بالاترین سطح رفاه اجتماعی موجود، در جامعه ای مانند سوئد کل هزینه سالانه ... برای یک خانواده چهار نفری مبلغی حدود ۳۵۰۰۰۰۰ کرون است. ... (همانجا)

این گوشه کوچک از تصویری که ارائه می دهد به روشنی جهان ناعادلانه کنونی را ترسیم می کند. پایدار با مقدمه ای این چنین، به ارائه نظرات خود می پردازد. ما در این نوشته می خواهیم بدانیم که او چه چیزهایی را بر نمی تابد و چه چیزهایی را ارائه می دهد.

(۱) - او جنبش کمونیستی و دستاوردهایش بعد از مارکس تا کنون را نمی خواهد. "روایت سوسیال بورژوائی مبارزه طبقاتی در حالی که دار و ندار سوسیالیسم وی در سرمایه داری دولتی خلاصه می شود، بر هر

اخیراً مقالاتی از ناصر پایدار در اینترنت در معرض دید قرار گرفته اند که جا دارد به بعضی نکات آن برخورد شود.

او در مقاله "زنده باد جنبش لغو کار مزدی کارگران" تابلوی گویائی از وضعیت تحمل ناپذیر و غیر انسانی استثمار کارگران و چگونگی فربه شدن سرمایه داران و استقرار نظام سرمایه ارائه می دهد. با وجود اینکه این آمارها همه در سایت های اینترنتی موجود هستند ولی نوع تنظیم و بیان شیوای آن درک مطلب را جان دار می نماید.

"محصول اجتماعی سالانه ای که کارگران دنیا با کار خویش به طور زنده و حاضر تولید می کنند سر به آسمان می ساید. متوسط سرانه این محصول مطابق آمارهای رسمی مراکز بین المللی سرمایه داری برای سکنه ۵۲ کشور جهان از رقم ۱۵۰۰۰۰ کرون سوئد در سال بالاتر است ... کارگران دنیا همین حالا و در همین وضعیت موجود با کار خویش سطح معینی از رفاه و معیشت و

از مقالات رسیده: جنبش فارک و پروژه نظام جهانی سرمایه:

"آینده کشور کلمبیا و موقعیت فارک" بخش آخر

عملیات نظامی و سیاسی آن نیز در چهار چوب یک جریان پیشرفته چریکی قرار داشت. ولی در یکسال گذشته نحوه جنگ پارتیزانی و محدود فرسایشی به یک جنگ رویارویی بزرگ با ارتش دولت مرکزی تبدیل گشته است. در آخرین روزهای ماه ژوئن ۲۰۰۵ ارتش فارک در ایالت پوتامایو (در جنوب غربی کلمبیا) و سناتندر (در

شهری (میلیونها "دیپلمه بیکار" و کارمندان و کارگران) از نظر یک ناظر بی طرف، به یک آلترناتیو در مقابل نظام حاکمیت (دولت مرکزی) تبدیل گشته است.

عملیات نظامی جنبش فارک از آغاز سال ۲۰۰۵ وارد فاز جدیدی از سیر تاریخی خود گشته است. سالهای سال جنبش فارک یک جنبش چریکی دهقانی بود و طبعاً حیطه

بخش آخر: آینده کشور کلمبیا و موقعیت فارک

در بهار سال ۲۰۰۴، فارک اعلام کرد که حمایت مردم از آن سازمان به طور روزانه افزایش یافته و احتمال تسخیر قدرت دولتی که هدف آن است، بیش از پیش حتمی تر گشته است. در یکسال ونیم گذشته جنبش فارک با حمایت دهقانان در روستاها و تهیدستان

از نامه های رسیده: نامه های انتقادی و پاسخ ما

است: چند حزب امپریالیستی "کارگر".
۲- فرقه های میکروسکوپی که اغلب آنها گرایشات تروتسکیستی دارند... که به دنبال پرچم خود را هواکردن هستند.
- در نهایت هم این به اصطلاح کمپین به هیچ یک از اهداف خویش نمی رسد زیرا:

عقب برگرداند و از این جهت اقدامی به نفع ارتجاع است.
- گروه های سازماندهنده آن:
۱- تشکلهای تجدیدنظرطلب، رفرمیستی و لیبرال، اتحادیه های کارگری زرد و نهادهای به ظاهر کارگری که نقش اصلی آنها ایجاد سازش طبقاتی

نامه مفصلی در انتقاد از پشتیبانی حزب رنجبران ایران از کارزار "کارگران ایران تنها نیستند" به هیئت تحریریه رنجبرماهانه رسیده که به طور خلاصه نقل می کنیم:
- این کارزار در پشت شعار حمایت از کارگران ایران سعی دارد که کل جنبش کارگری را به

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید:

آدرسهای پستی حزب:

آدرس پست الکترونیکی:

Ranjbaran@hotmail.com

Ranjbar
Box 1047
162 12 Vällingby
SWEDEN

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washington DC
20016
U.S.A

آدرس غرفه حزب در اینترنت:
www.ranjbaran.org